

۳۲۴

رساله عرفانه از جعفر نقیسه الهمی

بازدید شد
۱۳۸۴

بازرسی شد
۶ - ۲۷

بازدید شد
۱۳۸۴

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	جمعیت طریقت الهمی
مؤلف	جمعیست الهمی
موضوع	تاریخچه
شماره ثبت کتاب	۱۴۴۵
۹۲۱۲۱	+

خطی «فهرست شده»
۱۰۲۰۸

بگویم حکم عفو صریح باید در همه از منتهای علمان باشد که استنباط
حکام از آیات و اخبار مصدق علیهم السلام میکنند
و بطور اعمد بگویند که از آن بزرگواران تا فراتر است عدل کنند
که اخبار را از او بانه اخبار و محققان جادیت و مجتهدین صاحب
الشرایط میکنند و سایر علوم مخفی که متابعت آن علماء
نمیشد و چون محققان که علماء مقام عصمت ندارند
و از برای آنها نزول ملک و وحی است و من در بعضی
مقدسات امام علیه السلام حدیثی است که اندک حکام از
او شنیدند و ناچار در بعضی مطالب ظنون خود باید علی
و عین اگر چه حجت و معول به است لکن منی جمیع الجهات
منذ علم قطع و وحی الهیه بلکه استعمال ظنون بعد از
حجیت آن مفسد است از فساد است بدان اب نور کرم است
در جانی که اب شیرین سرد باشد بلکه نظیر آنکه در محله
است پس بنا بر این خود علماء باید همیشه در مقام خوف
و خشیت باشند و استغاثه و استعاذه بدرگاه حق تعالی

مجلس علمیه
۹۸۹۱

مجلس علمیه
۱۲۷۱



بسم الله الرحمن الرحيم
 اَللّٰهُمَّ اِنِّ اَعُوْذُ بِكَ وَاشْكُرْكَ وَاصْلِيْ وَاسْلَمْ عَلٰى رَسُوْلِكَ
 وَاشْرَفِ خَلْقِكَ وَخَاتَمِ اَنْبِيَائِكَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفٰى وَعَلٰى
 اٰلِهِ وَعَشْرَتِهِ اٰمَنَةً اَللّٰهُمَّ وَمَصَابِيْحِ الدِّجْرِ اَللّٰهُمَّ
 كُنْ لَوْ كُنْتُكَ الْخَلْفُ الصَّالِحُ حِمَّةً اَنْ اَحْسَنَ حِمَاةِ
 الزَّمَانِ فِيْ هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِيْ كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِ
 الدِّلِّ وَالنَّهَارِ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَنَاصِرًا وَقَائِدًا وَوَلِيًّا
 وَوَلِيًّا وَمُوْنَاخِشًا نَسْكِنُهُ اَرْضُكَ طَوْعًا وَتَقْوَةً
 طَوِيْلًا وَالْعَيْنُ مِنْ اَنْكَرٍ وَحَمْدٌ وَغَضَبٌ حَقُوْقُهُ
 وَادْعَى مَقَامُهُ وَاحْذِ مَكَانَهُ وَتَأْتِرْ فِيْ مَمَالِكِهِ مَرْوِيَّةٌ
 لَعْنًا وَبِيْلًا وَاجْعَلْ وَلَدَتَهُ وَنَوْمَهُ لَنَا اَلْمُرْضَاتِكَ
 دَلِيْلًا وَبَعْدَ اَيْنَ فَيَقْبَعُ خَاطِرُ غَيْرِنَا بِجَوْلَانٍ وَرَاجِحِينَ

وَلَوْ

وَعَفْوَالِهِمْ جَفَعَهُ اللهُ عَنْهُمْ حَتَّى يَنْزِلَ عَلَيْهِمْ وَانْتَارَ خِيَابَهُمْ بِرُشُوْكَ
 بِاَوَاخِرِ اَمْرِ عَمْرٍ وَرَسِيْدِهِمْ وَمِنْهُمْ بَعْضُ اَعْلَامِ مُعَاوَنَةِ
 مُحَضَّرِ غُرَرٍ وَعَنَاوِ شَخْصِيَّةٍ كَفَرٍ وَضَلَالَةٍ وَضَلَالِ الْفَقِيْرِ
 وَهَرَسِ خَوْشِيَّةٍ وَارْتِجَالَةٍ بَغِيْقَةٍ رَاوِيَّةٍ مِيْدَنَةٍ وَحَالِ الْكَلْبِ
 نَمْرُوْدِيَّةٍ وَنَمْرُوْدِيَّةٍ اَسْتَبَانَ رَاوِيَّةٍ خَالِفَةٍ اَزْمَانِيَّةٍ وَوَرْدِ
 وَكَارِيَّةٍ دَرِيْنِ نَمْرُوْدِيَّةٍ هَرَسِ خَوْشِيَّةٍ رَاوِيَّةٍ وَازْدَاوِيَّةٍ
 بِمُغَضَّرِ مُحَضَّرِ غُرَرِ غُرَرِ اَيْنِ اَيْنِ وَلِيَّ شَايِدَ بَعْدَ اَزْمَانِيَّةٍ
 بِرُشُوْكَ خِيَابِ اَسْتَبَانَ اَسْتَبَانَ اَسْتَبَانَ وَبَاغْتِ اَسْتَبَانَ
 بِمُغَضَّرِ غُرَرِ غُرَرِ اَيْنِ اَيْنِ اَسْتَبَانَ اَسْتَبَانَ اَسْتَبَانَ
 وَتَقْوَةً وَتَقْوَةً وَتَقْوَةً وَتَقْوَةً وَتَقْوَةً وَتَقْوَةً
 عَقَابَةِ خَوْشِيَّةٍ وَبِيْلًا حَقِيقَةٍ طَرِيقَةٍ نَمْرُوْدِيَّةٍ اَسْتَبَانَ
 نَمْرُوْدِيَّةٍ خَالِ اَسْتَبَانَ اَسْتَبَانَ اَسْتَبَانَ اَسْتَبَانَ اَسْتَبَانَ
 وَالتَّوْفِيْقِ وَمَا جَعَلَهُ اللهُ اَلْاَشْيَاءَ وَالْاَشْيَاءَ فَلَوْ كُنْتُمْ
 وَمَا النَّصْرُ اَلَا مِنْ اَللّٰهِ الْعَزِيْزِ الْحَكِيْمِ وَوَلِيْنِ مَرْوِيَّةٍ
 مَقْصُوْدَاتِهَا فَضْلِيَّةٍ وَحَقِيقَةٍ تَقِيْبٍ وَنَظْمِ عِبَارَاتِ
 وَدُخْلِ اَسْطِلَاحَاتِ مُصَنِّفِيْنَ رَاوِيَّةٍ نَمْرُوْدِيَّةٍ مَقْصُوْدَةٍ

اینست که همه اصناف و افراد عالم و عارف و عام هر یک بقدر
 محنت و طلب خود مجهول بتوانند از آن معلوم نمایند پس
 عرض میکنم اشخاص کاین که در طلب و تحصیل علم و تحقیق
 دین و دنیای بر سر این از اول بر سر صنف اول
 مقصودشان از تحصیل علم وصول بعزت و اعتبار و مال
 و تزیین است و اهل آن در نظر دارند و هر یک بقدر محنت
 مرتبه از مراتب منصب و عزت و مال دنیا را منظور دارند
 که او اینان نیست که ملای و بکده باشند و عقد و طلاق
 امامت و قضیه بخوانند و قرائن زکوة فطری کاغذ نویسی اجرت
 عموم و وصولی نزد نهادن بدینان بیاید و علمای
 آن نفاذ امر و جریان حکم بر کافه خلق و تصرف تمام در امور
 و جمیع مراتبش نوعی از کتب و تحصیل حاصل است
 مآدا که وسیع و تقوی نباشد و این صنف از طلب علم
 بعضی بصورت علوم اصولیه و فقهیه و تعلیم و تدریس و نشر
 احکام هستند و بعضی بصورت علم حکمت و مدارات کتب

ل

حکمای یونانیه و ارشاد و صحبت عال و شعرا و عارفان خواهند
 و کفایت و خلوت کردند و ادکار و او را خواهند و ا
 و داعیه شجاعت و اظهار کرامت و صاحب نفس بود و نجابت
 افرین تقسم باسم طلبه و مجتهد معروفند کتب قسم باسم
 در و شوق عارف و صوفی و قطب شمع و در شد و این
 صنف از طلب علم و علما و عرفا بهر مرتبه برسد علم
 فائده اخروی و دنیای و موافق اخبار کثیره و فرائد جمیع
 علمای اعلام بمطالعته میرسد بعضی بر فرض آنکه بعضی
 باشد که عالم از اول طالب دنیا و متبع هوا باشد و آخرت
 منظر زند او حاصلش نیست که کفایت و فاعلاید هر
 قسم نزد یک است بخصوص تقسیم هر یک که از جهه روش
 و عرفان و ارشاد باشد که هر قسم از عقاید فاسد و در
 واقع مقصود در معاد و تقیض تحقیق است از اباحه و کاذب و وصیت
 وجود و کار معاد باز حدیث و مسانده آن و کار هر یک
 آن هم باز صنف یا قول میدهد و نوعیه مختصه انقطاع هر
 صرف می کند و عقایدش با فاضل ندان و در فکر تحقیق هستند

در مقام حکم بر هر چه قضا کرد و زبان ایشان اندر گویند غالباً
قصدهای هم ندارند هر وقت بر هر چه پیش آمد میگویند و با عباد
فقیرانها با عوام فرق ندارند و هر زمان نسبت عقیده بطائفه
بخصوص را بر بوطه قول یکی از آنها و تالی این حرف قسم از
صفحه عوام که تقلید با ارادت را بقصد دنیا و تفاخر
بر یکدیگر یا از بی یکدیگر یا ترخص در معاصی یا اینچنین
خود را عقوبات الهیه یا غافل بودن از فقر و بزرگ و میزان و
مراط و دوزخ یا محتاج بودن به علم و فهم و مثال اینها
بر اویند که داعی بر تقلید با ارادت ایشان در هر چه حظ و
فایده و نیر نفایس باشد و تمام افراد و قسام این صنف
را که طالبین دنیا هستند از تابع و مستوع و مرید و مراد
در آیات و اخبار اوصاف و شئونشان مفصل ذکر کنند
و در کتب علماء اعلام و معانی کرام شرا و نظام عربی و فارسی
سزج حالات و عکالات و تحذیر از بهر از آنها را بیان
فرموده اند کار به نیت و بدانها اصدادند از هر خضره خامس

الایما

الایما جاب سید شهید ابو عبد الله محمد بن ابراهیم ارواحهم العالیین فدا
و فرمودند الناس علی الدین و الدین علی الحق علی السنن و العروة الوثقی
مادرت به معانیهم فاذا احتجوا بالبدل قل الدیانون
صنف حرم از طالبین علم و تحقیق کانی هستند که مقصود
اصلیشان اینست که بعد از آنکه جمالد استند که خالق
و موجدی دارند و بعد از آنکه بر ایشان ملکوت و
و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ است و تخصیص ثبات
و ثواب و بهشت و خلاص از عقاب و دوزخ را باید بدین
این شاه دنیا گردان بر قوفت بنسب است شریعت
و ولایت ائمه اثنا عشر علیهم السلام و ادای تکالیف و ارتکاب
طاعات و ترک معاصی و تصویب عقاید و تهذیب اخلاق
و خلایق بنات و تمام اینها بر ایشان مجبور است و باید تحصیل
علم معتبر از هر چه که تقلید صحیح و ظن معتبر از هر چه که داخل
آن میشود در بعضی موارد پس علم را بر هر چه علمند باین
نیت او را طالب علم میگویند و بهر اندازه و درجه که علم باطن

معارض حاصل نمود صدق عالم را و میسر و خواه این قصد و غرض
 از ابتدای تحصیل باشد چنانکه در تحصیل علم عربیت و صرف
 و نحو قصد این باشد که چون کلام ائمه و فرایب تصانیف
 شریعت مطهره صلوات الله علیهم و کتب علمیة علماء امت
 رضوان الله علیهم ببیان لغت عربی است و فهم آن بوقوف
 بعلوم عربیت تحصیل آنرا میسر و خواه در ضمن تحصیل متنبیه
 و قصد خود را بر این نیز فاعل کند و در هر صورت طالبین
 علم و تحقیق نماند اجماله قصدشان این باشد و میباشند
 که در عقاید و معارف و علوم و اخلاق و اعمال از ائمه
 که از پدر و مادر و مثال و قرآن خود شنیده اند و تقلید
 قبول کرده اند و بعد درستی بآن کرده اند بالذکر و بهتر
 و صحیح تر حاصل نمایند آنکه آنچه در دست دارند هم ترک
 کنند و دل بجد از آنکه در صد تحقیق بر آید و ملتفت
 شوند که بعضی یقیناتشان یقین واقعی نیست بلکه تعلیم
 عادی بوده و وثوق و اعتمادشان بمسوعات خود کم
 شد

شد و بعضی مستدلالات ناقص نظرشان آمد و بعضی
 و بدیهیات را دیده اند و نظر بسیار خلافتش میسر و بدیهی
 میباشند و میباشند که در تمام عقاید تردید بلکه انکار عارض
 میشود پس را اینجا باز بر حروف صفت میشود صفت اول آنها
 که توفیق الهی حاصل است و فطرت ان جمیع این فطرت
 تائید عبودیت و ولایت و محبت محمد و آل محمد علیهم السلام و
 الصلوة و عقد محو رب الهی و لطیفه نبوت و ضمیمه عبودیت
 که در وجه الهیه است فاعل است از آنکه منکر مذابا معاد
 شود باز در در مرتبه حضرت خاتم النبیا ص و امامت ائمه
 اثنی عشر علیهم الصلو و السلام پیدا کنند بلکه در این اثر تزلزل
 عارضشان نشود اشکال و تردید و جهل که دارند در طریق
 طاعت و پیروی ان انوار مقدسه است و صحبت ان در
 زیارت معرفت و ولایت و تکیه ایمان و عهد نمودن بروفتن
 رضای مولای خودشان است صفت دوم اشخاص مستند
 که شرف و ترفندیشان سرایت میکند بجمیع عقاید و امور

حق در صل مبداء و توحید اله و نبوت خاصه با عامه و امامت و ولایت
 انمه علیهم السلام و عشر و معاد و بقای نفس بعد الموت با عود
 آن و ثواب و عقاب و بهرست و دوزخ و سایر عقاید و صفات
 بکم و زیاده و شدت و ضعف و این صنف هم باز بر چند
 اول اینکه تردید با انکارش از جهت بطلان فطرت و شدت
 غفلت اصلیه است که از اول طایفه بدین و از زیر بار عبودیت
 و تحلیف بیرون رفتن لجه اند و علامتش اینست که از شک
 و تردید که در برابر حق از حصول و فروع عارضش میزد
 و حجت و اضطراب بهر آنکه کند بلکه بالطبع و ضاک می بیند
 و اشکالات را غنیمت بشمارد و از کسیکه بخواند رفع تردید
 بکند متعجبند و کسی که بدینند که چگونه ظاهر بقیه و شایسته
 در دین اسلام میکنند او را تحریه و علامت می کنند و این طایفه
 کارش از چاره اندازد الله ان بشایسته و ناچار یاد بر باطنی
 یا بانی یا قلند را با حق می بیند یا بحجته حفظ خون و مال و عرض
 خود منزه بصلحت و نبوی از ظاهر اسلام خارج نمی شود بلکه
 کتب

بحسب ظاهر در نزد علی با عرافان می باشد اما در باطن معتقد می باشد
 و معاد و سرعین نیستند قسم هم اینک تردید است
 باعث از دیار و حجت و خلق ایشان می شود و نفوس از
 از جهت آن تردید در صدمه و اضطراب است و در صدمه در رفع
 آن آرام ندارند و از هر یک کماکان دارند که رفع شود بدوین
 نور مستح و طلب یقین بر می آیند اگر چه باعث بدنامی و بی عزت
 ضرر و نبوی باشد و این خلق و اضطراب از جهت لطیفه ان
 است و علامت آنست که فطرت باطل شده و جهل اشخاص
 چاره در دین از سر خود می یابند که در باطن غایت الهیه
 بدین کند و در ظاهر و حدیث عالم اندر این کام می کشند که این
 طبیب روحانی و بصیر باحوال انسانی هر فردی را بداند
 که مناسب مزاج او است علاج مرضها انشراح کند و قاعده
 و قانون و تخلف برای او بنویسد و مقرر نموده که اینک عقد خود
 که رسول باطن او است حاکم و مآد او باشد که این مرض از
 پیشتر در دفع نموده و دست از طلب معرفت عالم را بر نهاده

وجه و نقص خود را مطلق و معترف باشد و نود و شصت
 بود و سبق و کمال و جود ناقص خود را ناپدید که قطرات و
 غشش باشد بر وجود او است بهر حال چون خود فقیر
 از اول نیز بود و بلی الی اللہ و اندر صنف اول بود
 و بجا است و توفیق اله و فضل و کرم و توفیق اله و فضل
 این توفیق و عطا بود بهر حال عارض شد و موجب حضرت قائم
 اینک و انچه در محرم در طبقه بود و معاد و حشر و بعث و نزل
 و نزل را علاوه بر آنکه تریدند آئینه ام همیشه در نظر
 داشتند و مخالفت و کمال و علم و بر کمال و قبول احوال
 حل و فسخ و عارفان عذبه و طائفه فساد بر نکرده ام
 و مخصوصا در باب حضرت حجه الایام تا نبی محمد ص
 که می و قائم و غائب و منتظر است بدانند که پند اندازم
 و با قوال منکرین و متعبدین و معتقدین بمهد و نبی
 کوشش نکرده ام یعنی غرض از اینست که انکار و استبعاد از حقیقت
 انکار و محو بدین از حد عالم غیب و کبریت و بهر قدرت اله

و غایت

و مقامات امامت و ولایت است و چون میخواند این کتاب
 ظاهر شود تا و علی میکنند و باطنی میکنند هر چه خود می بیند
 نرفزند و این فقیر از نظر رحمت و شمول کرم و جلال نورانی
 خودشان چنان یقین بوجود و جلال آن بزرگوار داشته
 و دارم و منتظر ظهورشان هستم نظیر کسیکه خدمت معترف
 و محبوب خود رسیده باشد و بعد محروم و محرومانه باشد
 و یقین بداند که از دنیا است و نفی صفت انقدر در عارضه
 در عباد اربعه و سه و اب مقدم شده اند ام و بخوانم و فقر
 در نظر است که کمتر شیعه انقدر متذکر آنست و از حد اربعه
 که شبانه روزی چند دفعه بخوانم دعای اللهم کن لولیک الخلف
 الصالح است که در این امر قریه ذکر شد خود را در این مقصود
 غرض است که چون حال خود را نیست همان صنف اول است
 منتظر دارم که شکی در حول مدنی شیعه انرا عارض
 نیست و غرضش از در طلب علم یا معرفت عالم تحقیق
 طریق متابعت و تولد ابدی است عصمت و کمال انبیا

و شیخ است کار هیچک از هر قسم صنف هم ندارم اگر چه
 قسم هر یک از آن صنف هم ندارد از طلب بزرگ داشته و اصل
 صنف اول است از بسیار حقیقات نهایت مرضی سخت
 و تکلیف از بعضی جهات دشوار تر و از بار حقیقات بسیار
 کلیه بوضع دیگر است لهذا عرض میکنم که در زمان غیبت امام
 چون از برای شیعه تکالیف و عهد مقتضای آن فی الجمله تفاوتی
 با آن حضرات امام عادل و بالضرورت و بهر جهت از اصناف و افراد
 علمای متقدمین بافتتاح باب علم مندر اخبار ایشان نمیکویند هیچ
 فرق ندارد با آنکه امام حاضر باشد و شخص دست رس باشد
 داشته باشد بر اختلاف فقهی باین علمای شیعه هر قدر در طریقه
 تعیین تکالیف و کسب تفاوت آنست با آن حضرات که
 بعضی نمیکویند که وضع تکالیف و نصب کمال ایمان و ولایت و
 معرفت عالم و در هر باب اطاعت عوام از او و بلیغ بقیام مقام
 و امثال آن با آن حضرات تفاوت کلی پیدا کرده و شخص
 نباید در خیال مجامده و تخصیص معارف حق بطور یقین باشد

و لایق

و لایق باید اختیار کند و عالمی را واجب الطاعه داند که
 عالم خلق او را مطاعیت قبول کرده باشند در هر حال و در هر
 و هرگاه تر و بدین عارضش شود یا در مطاعیت انعام در حکم یافتن
 یا قوالی از آن چه در هر حال و چه در فروغ و چه در تعیین موضوعات
 مندر اینکه یک شخص یا اشخاص را بگوید خوبند یا بدند یا سکنند
 یا کافرند و آن تر و بد باعث بدنامی شود نباید و بنابر آن
 تر و بد برود و اگر چه در تعیین موضوع مندر یک شخص را
 عالم بگوید بر من ثابت شده که نارک است اصوله است و عامی خود
 بطور یقین متذکره کرده باشد که کمال مراقبت بر او را در حدیث
 واجب یا بگوید مخالف شریعت است و عامی منتهای معانرت
 با او نموده باشد و دیده باشد که در جمیع ارباب و اوجه و جنبه
 ترک و دقیقه از آنرا نمکند و در جمیع اخبار او برای عامی جایز
 نیست چون و چرا کند و آن شخص محکوم علیه هم باید تمکین
 از فرمایش انعام بکند و اگر بگوید آنچه در حق من گفته اند یا
 نوشته اند خلاف واقع و حال من است و یا اشتباه نموده

باز روی غرض بعد و در هر صورت مخالف قواعد فضاوت
 بعد که از شریعت مقدم بر مقر است محض انقبول اگر مرتد هم
 نباشد مرتد می شود چرا که ذم و توبه این عالم است که این حکم
 بافتوس با تعیین موضوع از او صادر شده و ذم علماء
 موجب کفر است و چگونه مطالب در زمان حضور امام افضا
 نبه که از برای غیر امام این شئون را شیعیه قائل باشد و اینکه
 در معتزله عین حنطه فرموده اند هر کس رذیبت حکم حاکم
 و قاض منصوب از جانب یا کند رذیبت را و بر خداوند
 کرده و استخفاف حکم الله نموده دخل باین وضع نداشته
 و حکم مرتد و خروج از دین ظاهر جاری نمی شود
 چنانکه بر اهل غیر واضح است و بیان آن طلب تفصیل را
 که در مقام خود ذکر شد و بعضی دیگر از علماء و فقها و
 مجتهدین می فرمایند چون در زمان غیبت امام علیه السلام
 باب علم قطع با حکام فروع و بعضی از جزئیات مطالب
 سد وجوب و بقیه تکلیف از زندگان ساختارست و علون
 العان نیستند و موافق چهار متواتر اطلاق من حیث المعنی
 علم

بلکه حکم عفو صریح باید در همه از منتهای علمانی باشند که بطلب
 حکام است از ازیات و چهار مصوبین علیهم السلام باشند
 و بقواعد کلیه که از آن بزرگواران مأثور است عمل کنند
 که اخبار را و بیان اخبار و محملین احادیث و مجتهدین جامع
 بشر است که می کنند و سایر عوام مکلفند که متابعت آن علماء
 باشند و چون محقق است که علماء مقام عصمت ندارند
 و از برای اینها نزول ملک و وحی نیست و مستحق حکم
 امام برای احسن ممکن نیست که اخذ حکام از قدرت او کند و بنا
 در بعضی مطالب ظنون شود باید بدانند و ظن اگر چه محتمل
 به این ممکن است جمیع ابهامات مندر علم قطع و وحی الهیست بلکه
 ظنون بعد از اجازت حجت آن از قدرت میدان است که در
 در جائیکه اشیرین سر نباشد بلکه نظیر هر سینه در محضه است
 پس بنا بر این علماء باید همیشه در مقام خوف و خشیت باشند و
 استعانه و استعاضه بدوگاه حق نمایند که خطا و تقصیر از
 صادر شود و بالذات ظنون و علومشان در پسند او باشد

بعضی قضاوت کلیه مرتبه از آن نداشته باشند و هر مرتبه طالب
 باشند و از وادان باشند و بخواهند علم خود را علم و علم یقین
 و یقین در نزد ایشان باشد و از جمله علمای ظاهر و این است
 عالم نیست که هر چه بداند زیاد شود ضعیف و ضعیف و ترس از
 خداوند و شغف و ترس و حش خلق را بداند و نتیجه که از
 این مطالب گرفته اند اینست که عالم و مجتهد و جوب طاعت
 خود را بر عامی مند و جوب طاعت امام و اهل بیت از آن
 بدانند و هرگاه هر کس چه عامی صرف چه طالب علم و محقق در امر
 معروف و چه عالمی و بیکدیگر است و شدت در اینها ریا علیست
 با عدالت و تقوا و اینها بر مجتهد رکند بلکه هرگاه بحد انکار رسد
 بلکه هرگاه شخصی بگوید من شد چه سال از عمر گذشته و هنوز
 هیچ عالمی نیافتم که خاطر جمع باشم که تقلید و متابعت او را
 واجب و باعث رستگاری است یا بگوید هنوز شدت دارم که
 هر کس صحت نیست یا بگوید یا بگوید بطلان اخبار رسیده
 و قرب با ضابط و صحت میدانم در تمام اینها حکم کفر و ارتداد و

بلکه در علم

بلکه در علم و حکم نفیست و خطای بعضی از ایشان را در بعضی
 بر چند معلوم شده که این نزدیک و انکار است از جهت کج سلیقه و
 خیال و سودا و تب و تاب و در این است نهایت اینست که بعضی
 صورت یقین میدانند و میگویند که این سواطن و امور عاجز از
 بسیار بدعالتی است و با منجر اهل کت بلکه مقدم خود را از
 نبیند و اینها یک تفاوت و اختلاف عده که در بیان این
 طائفه از علماء است اینست که طائفه اول بعضی احکام و فتاوی
 که میدانند موافق قواعد علمیه خود است صحت نیست من باب صحت
 و کتبها بلکه با طوطی آن میرسد و ظاهر و موقر از فقه انکه هرگاه
 که ظاهر تر و بد با انکار در باره بعضی علماء بکند یا خوب تر و
 انطباق بکند که هر مدعی اینها را من مجتهد نیست و از هر طایفه
 اینها و عده تقوی و طومر نیست در فتا و تضاد و در هر دو
 و مخالفت هر است و هر کس متصف با ضد این امور باشد
 تقلید شایسته نیست و عا و غیره و این باب در است و ذکر کند
 یا در مقام تدبیر این چهار بیان و ایراد است این را بر هر کس

نقد کند و بگوید شخص محقق باید این ابرار را در دست کوشش
 و بفرموده و از روی تحقیق و انصاف جواب آنها را بگوید و بطریق
 روز و آفتاب و خوش از جهت تعصب بر نیاید و از این فیه
 مطالب اظهار کند که شعر بر این باشد که بعضی از مدعیان علم
 عالم واقعی نیستند و ممکن است یکی مشهور و معروف باشد
 نزد عوام و در واقع شان هر بیت و تعظیم و قضاوت من
 عند الله نهاده شده باشد و یکی گناه و فقر و تنزوی و بدنام
 باشد و فقیه صالح و عالم متقی باشد و برای عام این مطالب
 است که خیلی احتیاط کند که نباید یکی را تفهیم صاحب این
 ولایت و عصمت و اندوختن و یکی را ندانسته امانت و از این
 رساند پس چنین کسر که از اینگونه کلمات از او اظهار شود
 طائفه اول از فقها میگویند اگر چه این مطالب موجب کفر است
 بلکه صریح و مطابق است با فرائد معصومین و کلمات
 ضایع و جمله علما و استماع کلمات حق و صدق هم از راه
 عوام نافع است کس را که او را بحال خود و اندازم و عوام

به از عاشر و مصاحبت او منع نکنیم بهایست عقیده و
 سوء ظن عوام بعلما همیشه و جوی میزند بر آنکه هر عالم
 را که طالب دنیا بنظر این مراد است علمت از او کنند
 پس صلاح در اینست که شخص را و بر کس نیاید موافقت و
 مصاحبت کند تکفیر کنیم و نجس بخوانیم و خارج از ملت اسلام
 شماریم تا این مطالب میان مردم شایع نشود و چون عازم
 بر این از نشاندن میبینند محض صدور این کلمات با کمال
 جستن اشخاص را از اهل دنیا فرزان و دیگر و از انداز
 قرار داد پس میگویند این کلمه جستن از خلق و گنایه
 کفایت در حق بعض افراد علما مانده است این از انکه عقاید
 بدست اسلام یا مذمت شیعه ندارد و میخواهد بدین معنی
 کذا هو و مخالفت شریعت کند و این را هم جزو مش
 میکنند که هرگاه کسی این بدعت را بگوید نعمت و بهتان
 کند به عیب نداه و چون این مطالب بدین عوام القا شد
 نفس بالذات دروغ و بهتان را در دست راهو پس

بر نسبت فاعله و باعلی فاعله بطور قصه از هر کجا بگو
خواصه و از اهرم و منبر بشنید و اندر هر کجای که بوزن بار
برای قصد فراغ با نفیض بخاره مظلوم میدهند و اطافه
از علماء هم هر کدام بیک اندازه گوش میدهند و بر طبق آن
تکفیر و امر با جناب می نمایند ولی مقصود اصلی انجام تکلیف
و صفت است که پیش خط بیضه اسلام و صیانت
از بدعت است و اما اطافه حرم از آن گونه صلاح پیشها
مقررند و میفرمایند تجویز بقسم احکام و اقوال استعمال
قیاس و استحسان و متابعت نفس و هواست و بگوید
میگویم که جرات کند که بگوید مسلم را ولو بدو خط و باب
باشد و نسبت کفر دهد و کسی که اتنی عزیمت بر این امر
نماید و کسی که تولد بعل و ائمه اطهار را و او و پیوسته کردن
را بر زبان و مهرش از او رد و او بگوید هر تو علی و دیگر
مقصودت است و کسی که مراعات بر مملکت فریضه
و ناظره را بگوید برتر معتقد بنابر نسبت یا در نماز خدا را

معجز و خورشیدانی و کسی که مکرر بجا باشد بان خود گویند
و بدوستان خود تعلیم بکنند که بخاره و خوارق عادت از
غیر امام علیه السلام و انبیاء مجسم و دشمن عظم است و کسی
به اسم مدعی است و خارق عادت باشد حق کسی که
صد بگوید بر سر سجده بالدعوه ستم و از قید این دو امر
فرشته باشد که شهادت بر نفس از این بگوید برو و دیگر بگوید
نور اگر بر بگوید که دشمن را بگوید برو و بعد از این
دشمن را قتل کردم یا تا کمال و دیگر کار است و میگوید یا
قرضت را میبشود و اشالی اینجا است و چندین کفر است
یا شاید اگر چه قولش با ظاهر مطابق شود چه بگوید یا نه
خارق عادت مدعی باشد چنین کسر نسبت خارق عادت
با و بدهند و بعد صدمه بکنند و بعد برین سخنش را
معجز کنند که بطریق اعمال هند و از ناو قه و اطمینان
هم میکنند که چنین اکاذیب و باطع و نیت امرادین
یکسان بجا آید و قبل کند که بگویم که کوشش بفرست

ندید که بعضی عقیده اش درباره بعضی علماست نور کمال
نور علی و نظم علی عبارت است و بعضی بعضی بعضی بعضی
 را که بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی
 چو بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی
 منظور میدانند از بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی
 از مردمان مستعد بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی
بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی
بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی
 افراد علمای پیدا میکنند از این اقوال و اظهار سوختن در
 درباره تمام نوع علمای عارضشان میشود و بعضی دیگر بعد از
 دیدند که جمع که بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی
 و معارف و اقوال آن مطابق است با آنچه سایر علمای
 میفکند و عمل و اخلاق و زهد و ورع و تذکرات
 شریک علمای و مؤمنین بلکه زیاده تر است و مع ذلک
 ایشان را از مردم و غیره خارج از دین میخوانند بعضی بعضی بعضی بعضی

که این

که پس من چه طینانی بسایان خودم و سایرین داشته
 و میزان اسلام و باز آنچه قرار دهم و با منجران میشود
 که و توفیق که محض صدق و سلامت فطرت باصل دین فهم
 و صراط استقیم دارند نام میشود و مقدمه این میشود که بعضی بعضی
بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی
 بصورتی است که طرف باطل را اختیار میکنند یا از بعضی بعضی
 صرف میزنند پس بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی
 ملا خطرات صحیح دیگر باین زوایا کسی تکفیر میکنند بلکه
 بهمان طریق که از موالی ائمه معصومین علیه السلام و اسلام
 پس و بعد از این پیدا میزند و عوام جاهل و بی عقله و اشتباه
 و مدارا را برادر میدانند و در جهال رحم میکنند و بعضی بعضی
 برایشان نام عوام و جهال از خداوند میزنند و کمال احتیاط
 را بجا میآورند و در مقام هر حکم و فتوای خائفند که مبار
 خطای واقع شود و نفس بدست گرفته باشد و مثلاً بعضی بعضی
 منکر طایفه چهارمین هستند برگاه فقیه چهارمین باشند

که زاهد و متفلسف اند از او احترام میدارند و چون از صحبت
 ایشان بر خیار او از خود برتر میشد بکشتن رجوع
 میکردند آنکه کتاب وافی مرحوم فیض که چهار لایحه معج
 فتهای مجتهدین است و هرگاه عاصی تابع خیارین است
 بپایند از بیت و الا تشکیک جایز نیست سازند و همچنین
 عرفان هر یک را به بینند اهر و کر و مجاهد و ریاضت
 است و از روال خلق و اهل عرصه را منظور میدارند
 و عبادت و رعایت میکنند بلکه صحبتش را دوست میدارند
 و هرگاه یکی از آنها با از خیارین را به بینند که طار و شیار
 و دکان دار است و مردم را دور خود جمع میکند محض بیای
 و ذم علی ظاهر را بطور بقاعه میکند که شامل چهار مذهب یا
 باعث جرات جهانی بر ترک صورت چهار است خود مردم را
 اعلام میفکند که صاحب و معاشرت با او بطوریکه
 فریب نخورن باشد حرام است بلکه گاه بموضع و نصیحت و
 تهدید ترک وضع خود را بکند تا نفس از بد بلکه قدر او را

کلیان

مکن است حکم بفرمانند اما در صورت و هر اندازه که قواعد معتبره
 در حق او قضا کند با کمال احتیاط نه آنکه محض اسکیز مردم
 اند و سدی پیش او دارند و احتمال است غریب پیدا
 کند و مخدعیت و ریاست مزین باشد پس صلاح در آنست
 که هر کس بدین او برود خود خویش و خیال و خلفانش
 تخمین بخوانیم تا باین وسیله دفع ضرر محتمل شود یا حوسه
 وزن اظهار هر ستر و انما س رعالی از او می شنند و حسن
 خلق باو دارند چنانکه عادت عوام با صداقت است و
 هیچ کس از محرم نیست مگر اینکه از هر کدام بهر که به از او بد
 میکردند او را غریب و از دست از زبان مشغول بزرگوار
 و دعا و تلاوت قرآن و خوش خلقی و اقسام میدانم یا ضیاع
 غلو میکند میکرد او را از همه کس بهتر میدانم و معلوم
 مقصودش از هر کس که سبب است که خوشتر از این
 معاشرت نموده و خوشتر از هر سیدانم نیست که من
 حالات او را خوشتر فهمیده ام و صحبتش را بر این

نافع تر و دایم تر از آنکه طوری انبساط را گفتند باید که
معتقد بر ولایت با امامت یا نبوت یا الهیت او باشند ^{و این}
 خوبست یک نفر نیز می تواند باشد او و ایشان از وزن
 و مردان از هم حجاب نمی کنند تا این جهت باعث
 خفت و بدنامی شود و دیگر کسی را نیز در و از ایشان
 و در میان او بر نیزند و خود را به منزله الواس بار ^{مطابق}
 معترضه است عرض اینست که میان اصناف و افراد و
 اشکالات مذاقات و مشرب و سبک و سیاق از
 جهات کثیره است که منافق اخبار ملت و دین مینماید
 و طایفه دیگر از علماء اخبارین هستند که هرگاه که شرط
 رفت و بصیرت و شهرت بر بلند است و ابرار و وطن
 و قدش آن بطایفه اول از علماء که ذکر شد است
 و محققین عالی از تعصب آن با انقیاد و محاطین آن
 مجتهدین چندان مخالفت ندارند لکن هر بحث ظاهر
 بر تعصب از آنها وارد است اول اینکه بعضی از ^{فعال}

و اطوار که از اهل یروا تابعین دنیا از مجتهدین ملاحظه
 از آن قواعد علییه آنها و قرار میدهند و میگویند ^{و این}
 و سلبه و قیاس و استیفاء و نظایات خود را از هر چه
 پیدا شود و برای هر که پیدا شود قائم مقام و حق الهی و علم
 حق پیدا کند و مکتون و اراء مختلفه را تسبیح و معول به
 نبشاند و بر مردم قسم میکنند عهد با او می نمایند
 انکاب عهد متضادات را و این در حقیقت است و افکار
 با اخبار از مجتهدین است یا نفعی که در افراد مدعیان
 در مقام عهد چنان چنان می شود و نیز در لکن این متضاد
 قولند چنانچه در حدیث آمده است که از جهته را نفس و راجع باین
 که مجتهد واضح نیستند از حدیث علم یا نفوس بحث
 اینکه بین طعن و قدح که بر مجتهدین دارند که اراء و نظایات
 آنها با اختلاف و هر یک از خود جهت و حکم را میدهند
 چنین معین عیب در میان خود آنها است و اگر چه در
 جزو آن اخبار معروف نیست که در افراشتن معلوم

شود که در مذاق و مشرب و فتوس چه قدر مختلفند لکن
بر متبع تمام بصیر از مطالعه کتب و شرح حالات بعض
معلوم شده نهایت اینست که مجتهد در مقام اختلاف
استنباط حکم با تحصیل باری با مستفاد از هر
و شیخ و شاگرد و سایر اولیاء چهارده میگردد و چهار
مفاد و مفهوم از چهار لکن اشخاص و افراد آنها در فهم
چهار تفاوت و اختلاف کل دارند و در مطالب اصول
و معارف حقه و فروع احکام از هر دو بر لفظ یکدفعه
و مفتوح دانستن باب تا و بعد فراط و اقتضای
صرف و طلب بعضی و حقیقت و سایر بر او همان
که بیان مجتهدین است هر کلمه است میان چهار تین
است تفاوتی که است اینست که مجتهدین را عذری است
که باب علم سدود است و لایزال است در اختلاف است
برای چهار این عذر هم نیست پس در مقام اختلاف
صریح تر از یکدیگر میشوند و از جمله موارد اختلاف این

لکن

مسئله خوب و بد اینست عرفا است که بعضی این را
تجدید میکنند بلکه خود را کار عرفا میدانند و بعضی
و مذمت میکنند برای این تا یکدیگر بفرستند و بعضی
مطلوب بر طریقه عرفا حاضرند و بعضی و افراد آنها را
و خوب و بد و محسن و مبطل آنها را از هم تمیز داده و با هم
تخلفات و عیانت کرده خوب و محسن را معتقد و محسن
و مذمت را مذکور دارند و بعضی بعضی هم و گمان میکنند
مخطئه و تکفیر نموده و گمان میکنند بعد از آن علوم طاعت
شد و اندک کمال مرتبه علم است و کتب علمیه این ظاهر است
که هم مجتهد بعد از هم از چهار طایفه کامروار شده اند و
هم مقام بعضی تحصیل نموده اند ایشانرا دانسته و شناسیده
از روی علماء هم خارج شده اند محض آنکه مردم آنها را
صوفی بخوانند و بعضی افراد صوفیه را خارج مذمت شده
یا از خارج معلوم شد که شیخ یا باطن یا فاسد الحق از جهات
و دیگر بعضی از بادر فلاح کتاب مذمت از تمام صوفیه نوشته اند

دیگر فکر کرده اند که هرگاه شخص باین شدت مقصود ^{بصرف}
 لفظ و از معنی بجز باشد در بعض اخبار و بهم درکت اطله
 بسیار است از علما فرمودند و حال آنکه بهیچ تاویل و تزیین
 ممکن نیست که علما مرید ذم واقع شوند مگر اینکه شخص بهیچ
 وضع برینند که مقصود از علما در مقام ذم کفای هستند که
 سماع ایشان را سماع عالمی یا عالمی که بر خلاف علم خود میکنند
 یا عالم بعد از آنکه که حدیث به علم است شد علما عالمی که بهیچ
 حقیقت جایز نیست پس شخص مؤمن عالم منصف خدا را پس باید
 کرد که مؤمن عالم و آدم خوب بداند که بسیار است و هرگاه
 کسی را بداند که آنکارا و صورت بداند باید که در حق
 آن یک نیت است بسیار خدا را بخورد و ماجر است و اگر
صد هزار بار در ایاز او که در حق آن یک مؤمن است مرید
و شکسته خاطر شود معاف و مغفول است اکا صلی الله علیه و آله
 تفاوت و تفاو در میان علما و عوام شیعیان از جهاتیکه ذکر شد
 و جهات بسیار دیگر باعث خطاب و غشاش خیالات

و عباد

و عباد مردم است و بعدی رسید که بر صفت و فردی از
 علما و چه عوام باستانی سلب سلام و تشیع از یکدیگر میکنند
 حتی بعضی از علما این خلاص یکی از بستگان خود را بجای
 میسازند که موجب کفر و مخالفت است و خود را ازین
 میسازند و یکی از شایع آنکه نه اختلافات اینست که درین
 باین محکم و نظر خارجین از آن است ولی اعتبار نباید و
 سخن بهر کنند سلب این را این را میتوان گفت نقل نیست
 و اگر چنین هم نبود سلطان نیستند از این بدتر نیست که
 هرگاه سلب بخوار و در حد و تحقیق برابر و از تقدیر قدر برون
 نهند و توضع را که در جمیع بقع است و سلب است شکوک
 میشود و حسن ظن نیست همه ضایع و افراد علما تمام میشود
 چون مریدند در حد و رفعت بر این اسباب ضرر و
 کل است و او را می آنها نماند بر طلب علم پس اگر یک
 قلع اطراف نشانند اگر اعرافضا بر قبول ابا طیار
 باشد قبول میکنند حتی آنکه بسیار از مسلمانان در

بلکه بعضی هم باور و میرودند متعاری را اختیار کنند
 و اگر در عرفانی بر قول هیچ مذهب نباشد محض حفظ ابروی
 دنیوی و مخدش شدن امر عاشق مراعات نکند هر چه بکند
 و در باطن معتقد با غرت و معاد از هر چه نیستند و اگر
 کار فطرت صحیح که برای آنها باقی مانده منته و محزون بود
 بر تخصص علمی و معرفت و مستحضر و شافعی عالم عذرش
 این منور که این وضع خطایک و بدنام و خرابی قیام
 معاش که در کار است فوق طاقت است پس با تقصیر
 بکردن علما میباید از یاد العیاذ باری نسبت به هر دو علم بخداوند
 خطا میبردند با همین عفت شرف و فضل فراموش و در این
 قرار میبهند که معلوم است میباید معاد نیست خود مقیر
 تمام این فاسد را در اشخاص مسلمانان دیدم که بعضی از آنها
 در دین و طلب هم دارند و در حقیقت ساکت و مجاهد
 بهیچیز و در این عصبه گرفتار اند و اند که در حال آنها از خود
 کاذب حقیقی و سینه برای همه باشد و سبب آنکه ما حقیق

الطریق

الطریق علی من لم یکن ولیه و اما وضع این عذر و توجیه
 سببه قریب علینا البعد و نهاده لذتنا العزیزه
 باز تا اینجا مقدم بود و حاصل مقصود اینست که بعد از
 آنکه معلوم شد در اول مقدم که اولاد علما و تابعین ایشان
 بر هر ضفد و وصف اول متبرعین و تبعیت ایشان
 لذت و محض مرت معاش است پس این وصف را
 اصل و مطلقا کار به نیک و بدشان ندارد و میباید
 بیکه از کلام ما تفاوتی در اقرار و انکار و قبول و رد و
 و بغضشان پیدا شود این بند که میباید و نه از عداوت
 و ایذا بر آنهاست کیم الله الی امر الذی انگیزش و عزت از این
 و نه بجهت و حمایت و نفع آنها مایه و طامع و اما صفت
 هر یک که طالب علم و ایمانند و محض خوف از حق تعالی
 و نجات از جهنم و عقوبت اخروی و خیال و عقیده فقیر
 بار خدایان است یعنی از خدای و فرستادن رکان خدایان
 شد که هرگاه یکی از ایشان بر اطمینان قول و فعل و وجه

و بعضی از این
 و بعضی از این

ضعیف نابود و حقیر قدس بطرف هدایت و نجات نزدیک شود
از تمام دنیا نفیست بیشتر و از هر قیادت ناقصه خود را بپشت
و برگاه بر عکس گشت از آنها با از جهت هرگز حقیر یا بسبب عداوت
حقیر طرف چهار و هلاک مایه نشود و بپشت از خودی
مستلزم کرد از هر ضرر بالا از بهت و اگر مملکت کل از
ایشان به از جهت هرگز بپشت از نشستن اختیار یا ترقی و قدر
یا سکوت و نزک حقیر و در آن در ضعیف باشد بر احوال
از عظم معاص می دانم چو که عرض اعلی از خلقت نباشد
و منظور نظر حق تعالی و او با مایه این ضعف از زنده
بر قدر کم و کثام و محض و در نظر حق تعالی و این اعتبار
باشد هر یک از آنها که رو با عزت کند از همان قدم
ساکند و در نظر خدا و اولیا عزیزند هر یک بعد از امت
و عزیم که در طلب دارند به عالم و فاضل یا امیر و سلطان
باشد چه بزرگ و شبان پس لهذا محض از این خلقت
خدمت بقدر اوطالبین تحقیق عقاید فقرا رسیده اند

بدون ملاحظه صریح از آنچه تا بحال اظهار فرموده اند ذکر
میکنم و در ضمن سر فکرات و قیاسات و تهنیه های عوام و نبات
رأیت ابر این سلسله از آن فتراک و مظلومیت ایشان
معلوم میشود لکن مملکت عن مکتبه و بپشت از نشستن
بینه پس عرض میکنم از آن نبات جناب شاه نعمت
ولی علیه رضوان الله تبارک اوقات معروف و مسلم این
خواص و غرام بعد که ابر این سلسله علیه مرا طبعش در
اعمال شریعه هیچ نقص و احوال نداده و محتاجند از دیگران
بدر خفی و او را در شریعه و مجاهدات و ریاضات و تحصیل
معارف و تهذیب اخلاق و انقطاع از عادات و رسوم
را نداده و جمیع علمای اعلام و عامه خلق که اطلالی نامی از این
نداشته اند ضعیف حساب بگردانند که صاحب ایشان
کتب نفیس و صفای قلم مشغول کن و حجب نبوت و حق
رضی مجاهده و ریاضت بسیار خطری هم پیشین است نظیر
تجارت در با و جمعی دیگر میکنند اند که چون مدعیان این

مقدور و متفلسف و مدعیان کاذب بسیارند طبعان پیدا نشود
که کدام حادثه و بعضی از مظاهر صرف ایراد کرده اند
و تباعی بطریق تخریب نکرده اند لکن باین تقریرات که
شماره در ضمن این در میان تصریح بان نشده و شاید
بدعت باشد با اجازه که مدعی هستند سندش معلوم نیست
باوجه از کسان که در قدیم بوده اند و منتسب بفقیرند سنه
و حدیث وجود در جبری بوده اند پس شاید در عقاید
تمام آن نقص باشد و باجمله در بنده این سلسله
بسیار بود و در حدیث اسلام و شیعۀ اثنی عشریه
اگر شریعت نداشته علی بن ابی طالب از علما میفرموده اند
که این سلسله مدعیانند که افون ارشاد در حضرت شامع
الائمة اجاب علی بن موسی الرضا علیه التحية والثناء شیخ
معروف علیه الرحمة والرضوان و او نیز و این سلسله از او
جاری شده پس در انصورت ائمه اربعه علیهم الصلوة
و السلام که بعد از آن حضرت به اند چه عقاید در حق

انها

انها خوانند داشت و اگر بگویند سر خود را بنجاست معبود
سپرده اند پس حق معتقد و قائم با ماست ائمه معصومین
بود و این ایراد را بطریق اشکال ذکر میکردند و بعضی
جواب میدادند و ائمه بطریق معتمد بگویند که عقایدشان
چنین است و ناسی شده است این اشکال از تمیز دادن
میان امر جازیه و نصب شیخ و نایب و اوس اخبار که از
برای هر یک از ائمه معصومین علیهم السلام به و امرای
و از تمیز دادن سرار ارشاد و اندامیت و طریق تربیت
و تمیز طایفین که بر یک از انبیاء و اوصیاء سلام الله علیهم
یک خاص محاب و مؤمنین معتمدین سپرده اند و میان
سرار ولایت و وصایت کلیه خلوصه مطلب اینکه تا این
زمانها چنین مطلبی برگزین بوده که عالم قائل شده باشد
که هر کس منتسب بطریقه نعمة الله علیه باشد بلکه هر کس
در ویش با فقیر یا عارف خوانند خارج از دین و محکوم
بنجاست است بلکه انداز سبک گاه است و حکام

برای نجاست آن قرار دهند که شمس مقدس در سجده
 قسم کفار و نجاست قرار فرماید و هیچ برائی و قاعد
 هم بدست ندهند مگر آنکه بگوید من بگویم جمیع درونها
 بخشد و هر چه او عا و اظهار اسلام میکنند و صحت عقاید
 خود را بگویند نباید قبول کرد مگر آنکه برتری از در و بی
 و محبت کمر که او را مؤمن عالم ابرار میدانند و بجز صحت
 عقاید و حسن اخلاق و موافقت بر طاعات از او پذیرفته
 نکنند و از آنکه آنها را دارای اوصاف متغیبه میدانند
 بزرگس جویند و این را طعن و لعن کنند پس لهذا
 تا عالمه خلق این موضع را نپذیردند و نشنیدند و این عقیده
 بر آنها نمود و ترانسند با نخیال آنکه ذکر کنند بگویند
 ما بجز این ظاهر و که جمیع علیه جمیع طریق و طوائف شیعه
 اثنی عشریه است عمل میکنند کفایت میکند اگر فرق را بدر و
 عقیده و عمل است باید کار بجز نجاست عقاید همه کس را
 فساد عقاید در جزئیات معارف در حق بر فرد از صدیق

فکر کند

محمد است و باید بر مطلب را یکی بطور خلاف واقع بپذیرد
 از دین خارج نمیشود و فایده شفاعت متغیبه روزی که
 و اگر خوبی و کمال در علم و معرفت و طریقه مجاهده و از
 ایشان است از این کار نداریم زیرا که ما از عهد و خطا هر یک
 اقد و اجبات و تکالیف خود بر نیایم و انقیاد بر فرائد
 هم بکفایت آن بود زیرا که طاعت و انقیاد بر طاعت
 و اعمال خود را بر کس صم و اگر او که نمیشد و مدعی
 و ملت تازه و محتسب اعمال و معرفت معارف مرتبه
 نیستند بلکه گویند بر کس بهتر دار که کالالت نفاذ
 و رفقات آن نباشد و مراتب باینه را حاصل کند و از هر که
 ابر و او مغرور در دنیا بیرون آید بکند و اگر او را
 نیست بلکه از خواب غفلت بواعظ و نصایح و نقد اخبار
 و تدارش است که متدعیان اعلام و مجتهدین عظام و
 ناقلین اخبار و واعظین بگویند کفار و مجاس و منافقان
 ایشان باینست بر کس بدتر است خود را شکر بی کمال بن و دشمن

درون نفس و سلطان میکند و اگر در خوابانند که نه او کار
بکس دارد نه کسی باو و اینها بطلب در میان مردم باو فهم
معروف بود و کوشش عوام مردم هم میرسد که همیشه در میان
شیعه و تمام امت در زمان غیبت حضرت حجة و حضور آن
و در میان اجماع انبیاء و عرب و عجم علی و را اینها
و اوصیاء و نواب انبیاء و ائمه علیهم السلام هر کس کشف بجهت
یک کشف حفاظ و مبلغین احکام شریعت و راویان
اخبار و عبارات جاریت و یک کشف در بیان و مریدان
و را اینها با این طریقه مجاهدات و ریاضات و تهذیب انانی
که سعادین از امت را بکمالیت و اتفاق و تصدیق باطنی
راه بغیر و مخالفت با نفس و معرفت نفس و ضایع و
رزق این و مثال آن پیدا کنند و هر کس را مشرب طیب
با نغمه سال او هدایت و اسرار معانی انباشتند و
این کشف کما این هم هدایت از حدیث و مصداق و
کما این کشف صاحب هر چرخشان بود و در صورت با هم توفیق

و نمک

و متحد و معاون بودند و در صورت تفرقه از یکدیگر نصرت
میستند و از هم کسب فایده میکردند و در هر یک از این
را با سر میخواندند از عالم و عارف و مشایخ روایت و کتب
ارشاد و اهر شریعت و اهر طریقت یا عابد و زاهد یا
فقیه و فقیر یا اهر سنت و اهر ولایت و کما این هم در بعض
از منه و مصلحات آن صنف حرمیم را صوفی هم میخواندند
و حال که اینها سماء طلاق میشد و در هیچ زمانی مخالفت
و مضارعت میان این دو طایفه اتفاق نیفتاده مگر بیک جهت
نفسانی و غرض شیطانی باعث آن شده باز هر طرف
با یکطرف آن که یک نیکو معانی بچکدام رانده اند و صورت
یکی از آنها را اسباب معاش و حظ نفسانی برای خود ساخته
محض همت و مداومت شغف مخالفت و دشمنی بطرف مخالف
گردانده هر طرف مقابل هم متذکر آن بوده یا و ارای
همیشه بوده و در این زمان معاندت و مخالفت بار بر سر
رسیده که هر یک بطلب کسب معنی و حقیقت و طریقت و معرفت

در عالم همه انکار نمودند و قول اینکه معنی و حقیقت طاعت
و عرفانی است مخالفت با شریعت و خروج از ظاهر اسلام
و بدعت در دین می شمارند و در کتابان است که اگر
چنین چیز را می بینیم که کسی بدعت است پس در انصورت
و باین جهت تخلف عامه خلق در این باب سخت تر شد
یعنی واجب است که افقه تحقیق کنند که مسلمانان بجهت
نا خود طلبان با اسلام خود داشته باشند و از امتزاج
از برای اسلام دیگران از اهدایت خود قرار دهند و هر وقت
می شنوند که نسبت خروج از اسلام و مخالفت با شریعت
بعدم ابر خطیعت باشد اشخاص مخصوصه از آنها می بینند
میزان معلوم کنند که در چه امر با اسلام که خوردن دارند
مخالفت دارند پس اگر مخالفت نباشد بداند که این
نسبت ظلم است و بر فرض که در یک امر مخالفت و تفاوت
دیدند باز معلوم کنند که آن امر از اصول دین اسلام است
یا فروع از ضروریات دین یا مذمومات یا غیر ضروری است

اعمال

از جهات با از مسائل مختلفه آنها یاد نمودیم و بجهت این
امور از عادات و رسوم ظاهر است یا امر است که در
مقام اعتقاد و قول فقیر و غیره متفقند در مقام عمل فقیر
باید کرد و دلیل نقص شخص است یا خوب میکند در کمال
او است و در هر صورت مخالفت مذموم است یا امر است
که یکی میدانند یکی میدانند و این خلاف هم در میان هر
مکان است بداند و آنها معلوم کند که اگر عقیده یا عملی از
فقیری دید شود که با خدا و اندان عقیده و عملی از اصل
این طریقت است که تمام اینها باید منسوب بان در
با خط و جهل است که در اشخاص اشخاص پیدا شده و بکذا
و از برای فقیر چنانکه تخلف در این باب از جهت زیاده باشد
باشد یا فقیر که هرگاه نسبت و نسبت چهار خط و جهل
بفقیر نهند و بدیند که ضرر و از شیعه علیه خود بشر خود
در صورتیکه بعضی بدانند که از روی غرض و عمارت شخص است و بخواهد
بگویم سکوت و سحر از این و از این و بدنامی شدن اصحاب و

از برای خودم و بوی که نظاره از همه اینست که من که میدانم انواع
نظایر و عیوب و خطاها در نفس خودم هست و احتمال از
چیزهای کمال نفس خوار و بی اعتبار از زوایا و غلو و غیبت است
و بر عکس این سبب برای هلاک نفس و بجز از جهت عبودیت
عزت و مرجعیت و همت خوبی است و در نزد عالم پس چون
خودم با اختیار ریاضت و خلوف نفس مخدوم نمیشوم و در آنوقت
صبر کنم و بجهت رفیع همت و ازیت از خودم در مقام جهاد و
و محاصره بنیام و بجهت تفویض امر بالصدر الناظرین و حکم اهل
نایم اقرب بر خدای مولد و اوفق مجاهد و با نفس خواهد بود
در توانم در نفس که کافر بشکن بشکن از مردی بجو نفس
کافر کشیم و اگر این سکوت باعث ضرر غیر شود با نفس که
بعضی ندانسته خیال بد را حرف زدن با ازیت در حق خود
معمول دارند و باعث خسران و وبال آنکه از انرا خودم
از آنها میگذرم بلکه استغفار و دعا و خیر و رحمت ان میکنم
فاما در صورتیکه همت و انرا و نیت خروج از دین بسند

و طایفه

و طایفه از علما و عرفا و مؤمنین و متفان و خیار باشد و از
و وبال آن سرایت بجهت از مؤمنین بلکه عاتق مسکن نماید چه
کس آنکه تابع با محبت این طایفه اند با منسوب با نهانند از جهت
دو سر وجهی که در صدر ازیت و جناب بر سر انرا است
لین و غیبت میکنند از جهت دشمنی با بر و انرا که بکس باشد
و هلاکت عاید باین باشد از جهت جهل و انرا و عاید باین
باشد از جهت اتمال در ازیت مؤمنین پس انرا بصورت سکوت
کل و ثابت و ظاهر نکردن برات ذمه خود از اتهامات مذکوره
نیت و این نیت برات ذمه از همت مخالفت و انرا است
موقوف است بذکر اصول عقاید خودم و ان دارن مواضع
اختلاف و امتیاز واضح است تا هر کس ان اختلافات بلکه
مخالفت با دین خودش میداند فقیرا مخالفت در دین را
و هر کس را در ان عقاید مخطی میداند نه بحد مخالفت دین ان بکلم
عمر کند و هر کس ان عقاید را عین معارف و اخبار و آیات و عقل
و نقد و جهان مریدند رفع اشتباه از خودش و انرا میکنند

و هر کس بعد از آنکه دانست که فساد و فحشاء در عقیده و فقه نیست
و این دانستن رفع کننده و عداوتش را کند پناه بخداوند برود
و اندر سه روز بمکمل و موقوف می کند تا آنکه از او نفس
مخلص شود پس اولاد عزاف میکند و شهادت میدهم و حق
میطلبم خداوند سبحانه و ملائکه مقربین و انبیای بر سگین خصوصاً
حضرت خاتم النبیین ص و او صبیانه المرضین صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین و عباد الله الصالحین را بر آنکه از
آن راه تقایم برد و مستحق طریقه علویه رضویه شاه
نعمه الهیه شسم و امروز قطب این سلسله و متکفل و بر
سندارش و سلسله در این طریقه حضرت مرگش و زندگانی
جناب خطاب سلطان اسحاق ملا سلطان احمد انجاسانی
الکنا با در او اضافی را میدانم و بارادت و خلاص
و محبت و متابعت او را می بخداوند و ملحق بر رسول
مشار و مستظهر بر ولایت ائمه اطهار علیهم صلوات الله العلی
الد علی ستم و این عقیده را ابتداء و علاوه بر ستم بدین

جهت ذکر نمودم که معلوم باشد که آنچه بعد از این سرگشته
با پیش گفته ام از جهت رفع نسبت فقر از خود العیاذ بالله
و ترس و تقیه نیست بلکه آنچه کوی و ترس هم دل و
زبان مرا فریاد است تا آنجا حضرت عالم است و انقیاد
کواه بیکسرم که معترف و موقف بود نسبت خداوند تعالی
و رسالت حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و
خاتمیت او و امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام و حضرت
محمد بن الحسن امام نایب علی حقی و قائم و غایب
منظور بدانم بحسب کلام حق منسب الدنیا الدنیا و امده
علی الله و ذلک الیوم حق نظیره و ملائکه الدنیا سلطان
عبد الله بعد از امت علی و جواد و انبیا که نه کمال
و استبعاد و در این زمین نه نادر و توحید میکنند
و این باب نیز مخصوصین علیهم السلام رسیده شد این
میدانم که بگویند و از انطباق طلوع خورشید در و جمیع
و بعثت و شرف و نور و در و اوج بر چهار و قمر و

شان ولایت و ولایت برتبت و مثال آن از امام
 این طریقه که مطلق میکنیم و رتبه را مطلق میکنیم
 که امام علیه السلام خطبه بعد از سر بلا سفیر نیک که اسلام
 علیکم یا اولیایا و جاشه و آن وصول با علم مرتبه
 تولدی صاحبان ولایت مطلقه صلوات الله و سلامه
 علیهم است و این کلام که فلاح مومنین با عالم از اولیایا
 بهمه یا است میان برین زمانه اول است پس از او
 بمعجزه که فقر اقتضای خود اولی مداند و آنکه برین
 مقتضای نفس از رتبه ولی یا معنی که گفتیم باید
 بداندش و اینان کلام که میگوئیم مقصود است
 که امرتبه که این از برای مومنین با مرتبه مطلق شده
 و استعدادهای او را در آن امرتبه را کرده باشند
 که وصول با مرتبه از کمال محال است که کمال تولد و
 امام با عبادت و از اینان کلام که میگوئیم که آنچه در او
 بالقوه مودع است مقام فعلیت رساند پس نگاه بعضی
 بگویند

بگویند آن کلام غیر از این و امام علیه السلام نیست
 این تعجب بر مطلق خواهد بود از این مرتبه و در آنکه سر
 با مرتبه که گفتیم برسد یعنی کمال مرتبه خود را در تولد
 و متابعت امام خاصه باید بلکه سبک است در طریق
 تحصیل این رتبه باشد و مستقیم و ثابت در سلوک
 شده باشد بعبارة او مقصد را به بند و از رو
 بصیرت و یقین کلام بطرف مقصد نشانده آنچه
 در علو مقام او گوید و محبت او بر خود فرض ناند علو
 باره او نکرده بلکه حق او را بجا نیاورده ما و امیکه
 با آنست یا نبوت یا امامت او نشود نه بطور حالت و نه
 بطریق شریک پس اینها که گذشت و آنچه در وصف
 شخص مودع بگویند و بر قدر محبت با و دانسته باشند
 و بهر اندازه رضای او را منظور دارند یا نیک در دنیا
 معصومین علیه السلام در وصفش فرموده اند و عارفان
 در حق او فرموده اند پس چنانکه بر این حدیث و قرآن

مصدقین علیهم السلام واضح است و حدیث از علی انکار
نموده اند پس اگر کسی بگوید شخصی که بجه فقیری باو
محبت و بلادت داده مجتهد نیست پس طاعت او منتهی
جمع ایجابات جایز نخواهد بود و خروج از این قدر باطل
فرض است زیرا که قبول داریم که در بعضی موارد
مصادیق شخص ملایم مجتهد و با سواد نباشد لکن
آنکه که فرض شد که مؤمن و پیر است و متقی است
اگر مجتهد نیست و عیبه چهارم نداده و اگر ائم فقوی
نیست فتوی هم نمیدهد اما اگر میکند باذن فتوی از مجتهد
و تصدیق سایر عبادات از اهل علم بآن واجب است بطریق
است که فرزند خلف جوانی پدر پیر و بزرگوار را در
و حرم و مطیع پدر است پدرش او را امر و
و حبس میکند که مواظب عبادات شرعیه خود باشد
و مانند سایر از مجتهد بیاموزد و تقلید کند و مع عیبه
کرده ام و از هر کجا باید تحقیق کنیم کرده ام فلا مجتهد را در علم

وزیر

وزیر و ثقیل از همه جای مجتهدین بالاتر یافته ام و ^{علیه}
بر آن قنای و موافق احتیاط دیدم و تقلید او را
انتخاب کرده ام و هم بالفقد سروس رساله او مدسکن
تا خودت بتوانی تحقیق بهر تمام نمایی و اگر از
جهت محبت و خلق و عیبه یکم پدر خود را در کار
و ثوق مواظب عبادات خود میشو و نه سائل
رساله و قول آن مجتهد را کند روز بروز و روح و تقوی
او را بیشتر و اما هرگاه با پدر باشد باید در شرف
باشد با متقی باشد لکن فرزند محبت و عیبه بقول
او ندانسته باشد و از اول جوان طالب خود در خود
پسندیده باشد طلب لازم نفس جوان مغرور است
که عذرهای نفسانی و جاهلانه پیش میبرد هر روز
بشکل خود را مشغول می سازد و نه عبادت میکند
و نه سنده را موقوف پس ان فرزند خلف محب و مطیع
پدر صالح هم عبادت حق بخالد را کرده هم تقلید عالم

و هر خاص پدر را منظور داشته و همه در همه مذبح
و یک امر است و فرض میکنیم که آن پدر مجتهد و معتمد
لکن از جهة بصیرتی که به نفس خود و فرزند خود
دارد و شاید بگویند مرید فرزندش بعد از بیانش
و بنال نظر پدر فرستد که بخوبی او را بشناسد و او را
بفکر نگاه برساند لکن مندرجه مردم نظر دیگران با او نیست
در عبادت و قصد بر باد و با عبادت او میشود
بفکر بر این عبادات مطمن و مشغول نباشد و
کس که آن پدر را در این لحیف داری غیر از این
طهارت و نماز را آدم نمی بیند و این نماز و طهارت
بر دیگران پیدا خواهد کرد با ادب معنوی نماز را
از خصی و حضور و پاک نمودن نفس از نبات فاسد
و صفات زنی که بر سر او میزند که مغرور و غرور و آنها
از جهته بی اعتنائی بصورت عبادات با ادعای اینکه بالا
تر از مجتهدین است نیدانم آنها را با فقام میخیزد و با آن فقیر

که بنام

که ندانم بر بر مثال ضعف واضح است و ناان بعضی مطالب که
محد اختلاف است میان کابر این طریقه نعم الهیه با بعضی
علمای صریح ظاهر ذکر میکنیم تا موافق و مخالف بر بصیرت باشند
و هر کس نسبت مخالفت بخواند بدو در سب و جهش را هم بداند
و بنا بر این و متمسکین بفهماند اما کسر نموده و از مخالفت با علما
و کسری و تمسک به جمیع علما در آنچه میگویم با عفو و مراقت دارند
از حقیقت علم و هر یک مخالفت ظاهر کنند در مقام مخالفت
با علم خودشان کرده اند و بعضی از جهت است که ایشان از
بند و به قاصر است چنانکه بعد از خطاب معلوم خواهد شد و این
مخبر با لطف نیست بلکه بر عذر فقر و عرفانی چه که در مقام
مخالفت کند با بعضی موضوع خطا کند چنان حال را خواهد
داشت پس بگویم بر خطاب اول است که امر این طریقه
از فقیر و طلبی بطور استدلال منطقی و تزیین صغری و کبری
بعقد حقیقتیست قاعده نازک تر کنند بلکه تحت و در این
و فروع کلام اند و عبادت معصومین علیهم السلام میدانیم و
که رسول باطنی است بالا استقلال بعضی بغایت الهیه تحت و حاکم

بر معرفت توحید و یگانگی با حق و برتری او صیقل و انوار الهی
و با جاذبه غریزه بر هم می دانیم و دیگر در جزئیات معارف و علوم
و احکام بقدر یکجهت از جانب این محقق شده و معین
در فهم کلیات این می دانیم و نفی معتبره را بقدریکه
صاحبان شریعت علیهم السلام مضایق می دانند و از آن فرجه انداخته
به می دانیم چه از برای عالم عام هر یک بحسب حال خود و در مقام
تجزیه و تحلیل رسیده و در تمام این امور طریقه علی و مجتهدین
محققان جامع را بطور ادراک و متبع می دانیم و نه تنها
لی تحقیق باب علم اصطلاحات و معانی را مطلقا تمام
و بجا گرفته بجهت رسیدن به می دانیم نه متذکر بعضی اصول
شک مطلق نظریه خود و هر مدعی چهاری را محبت و آراء
مشوبه با غرض خود را با برتری به عالم امتیاز می دانیم و دیگر
هر اختلافی که در حق امر این سلسله نظریه می باید و نسبت
می دهند تا از این جهت مطلب است که ما عقده و سلیقه خود را
مستند و ادراک امور غیبیه الهیه می دانیم و معتقدیم و بینا
بنقص و جود خود هستیم تا هر رتبه و میان علم حقیقی و علم

عاری

عاری که حدیث به علم است نیز می دانیم و تمام است و نظریه
بانتیج فرایات و کلیات این تعالی و عطا الهی است و تا
قاعد و از رزق و تکلیف و از فرایات معصومین علیهم السلام
بطلب بطور علم و یقین تحقیق پیوسته که در معارف حقیقه
و امور اخروی و مراتب ایمان و یقین و نفی و سایر شئون
توحید و ایمان و ولایت اشخاص و افراد مؤمنین تفاوت و غیر
مصور دارند و نمیتوان همه کس را به یکطور تکلیف کرد پس هیچ
وجهی نمیگویند اعتقاد را با همه کس باید چندان و چنان باشد
و اگر غیر از این باشد کافری مکرر کلیات مطالب اصول دین
بطریق اجمال بطوریکه در اخبار تعین شده که قدرش اینچنان
چنین نشان میدهد بگویند در باب معرفت و توحید الهی هر یک
خداوند را بکانه و بی شریک و متصف بحجج اوصاف کالیه و منفیه
از جمیع نقایص مخلوقات و از آن و مکان بدانند و او را
ایجاد و بقا و جبر و محتاج بعلت و علت و کمال و مایه
ندانند و مملو از صفات را محتاج با و از هر چه بدانند ولی ترفع

علم و مقدار و کیفیت احتیاج جامع به علم و تعیین عالم که محدث است
 و اوصاف او و کیفیت کس فیض طالب علم از عالم و فواید و صیغه
 عالم بر این جامع است و بعضی از اینها را در جود فقه بیان فرمود
 و متمم که ناظر در آن از روی انصاف و درقت و تمام نظر کند
 در هر فقه که موافق است رفع خلل نفس شود و در هر فقه که
 مخالف است با بعد از تمام موافق خواهد شد با آن خلاف و
 خطا از طرف ناظر آید همان خلاف است و بعد و حکم از علم کند
 فقه اولی بعد از آنکه حکم عقد صریح و ثبوت ایات فکله و الله
 اخبار متواتره و اتفاق جمیع اصناف و افراد علما محقق شود که
 جامع و امور معاشیه و معادیه محتاج است به علم و از برای
 در زمان غیبت حضرت امام عصر علیه السلام واجب است که
 در محمولات دینیه با تحصیل علم باطن معتبر و معلوم و محقق
 کند بر حسب کفایت با رجوع نماید به علم که شیعه اثنی عشری
 صحیح العقیده باشد و معلوم باشد که بناس او در تحصیل علم
 و نشر علم و مسامحه بتبایع اخبار و آثار معصومین علیهم السلام

و موافق

و موافق اذن و اجازه آن بزرگوار است نه آنکه بعضی خفت
 مسائل دینیه را بخاطر تحصیل کنند نه حکام نفس صرف با
 مدعی شکاسته بکلی باشد یا تبیین که بگوید من جمیع مسائل و
 مطالب اصول و فروع را بکاشف میدانم و محتاج بکتاب الله
 و اخبار معصومین نیستم و مطالبه کشف خود را هم باید دل
 آید و حدیثی شرط نمیدانم و ایضا عادل و متقی باشد نه آنکه تحصیل
 علم کرده باشد اما معلوم باشد که فاسق و متبع هوا و طامع
 و نیا است حال بعد از ضرورت و اتفاق بودن این امر انگار
 و اختلافی که پیدا شود در اینست که در مقام تعیین مصداق عالم
 علمت کیم بر تبه باشد و تقوی کیم ندانم شرط است و عامی
 بجه علامت بشناسد و معرفتش کیم درجه باشد و حیثیت
 در چه امری و چه قدر باید باشد و تارک متابعت عالم و خطا
 و تقصیر در معرفت آن و مبعض فرس با ضیق از علمای
 اهل بیت اگر چه از جمله اهل عارف بکن او نباشد اما
 از جهت فرض نفی عارف بکن او باشد و محمود و عطار

و با کسر محب و تابع فردی که تشبه با او باشد که بتابع او
خطا ماکمل از او سرزند منزه مخالفت سرعت با اذن اهل
و قند من هر یک از آنها به حکم دارد و در مقام اختلاف و
اشکال و جدیت هر باید کرد هر اختلافی پیدا میشود در این
مقام است که در حقیقت هر راجع با اختلاف در تعیین موضوع
است و در اینکه عفا خود را محتاج از عالم برآورد و محبت
عالم بیشتر دارند و دیگر هر ستم میدهند با از جهالت است با
و از جمله قیام جهالت در اینگونه است که یک در عفو
و عفو قانی را دیده اند یا کلامش را با شرح حال و عقایدش را
شنیده اند یا کتابش را دیده اند که فاسد العقیده و باطل
بخط آمده پس هر تشبیه بقیاس با میکنند بدون
ملاحظه آنکه علاوه بر آنکه مثال است آنچه بطل آمده و خلاف وضاحت
بهر باشد که از یک سلسله و دهند در یک طریقه هستند
یا یکی در عطفی است بر باطل و دیگری بحق یا یکی جاهل است
و دیگر عالم و دیگری عالم و قیاس باطل است بخصوص در اینگونه

که عاقلین

که عاقلین بقیاس هم باطل میدهند پس چگونه امکان در مقام
مصدق عالم علم طریقت لغت الهیه بر طبق آیات قرآنی و احادیث
نبویه و ولویه گویند عالم کس است که او را کافی تخصیص باشد
و بر طبق آن حکم کرده باشد که یکم فکد کفیت و تعلیم و
تعلیم او صادر شد و باشد که چنانچه تشبیه صحیح و درجه
تعلیم که تغییر از آن مجتبه به مجتبه و سبب و سبب است
ضعیف و مغلوب چه تعلیم و ملکوتیه و عقلیه او باشد
بعبارة اخرى علته باعث قریب او بدو کماله شده باشد تا دیگر
بواسطه تبعیت او تقریب جز نباشد او و عالم نتواند خلاص
بخت تابعین خود را از آنچه خود را از آن خلاص شده پس اگر بعضی
علوم و ادراکات را از راه درس و مطالعه کتب تحصیل کرده باشد
لکن بهای غرور و غفلت و خود پسند و حرکت بسوی حق
در دنیا و حباب و بعضی جهلاء و سایر جهالت را زیاده بلکه
باشد و نه در عنوان علمای بخشنه و دینت و متابعت
تقلیدش مافیه برای غیر خود او به جهت صورت قبول و فتنه

و استحقاق و منفی باشد و چه صورت مطالب عرفانی و خلایق
و عیش صورت اعمال فخریه و پیش مراد و رشد باشد و در
این مطلب اگر چه نام علمای عظام و مجتهدین عظام موافقت
اما بعضی در مقام عدم خلایق این امر و عدم میکنند و میگویند
بر کسی سالی شریعه فرعی را فی الجمله از روی کتب یا از اشعار
موضعه در امور خود باید و اندک اندک در طاعت و قبول
و مکش و عوام صحت و در برابر و روی امر و باعث از یاد
و اگر عدا و با خلایق باشد و در بعضی در دنیا و شمع و امان
این تکلیف و مع و درم در حق خود است و در یکدیگر انداز
و آنچه از تقلید و طاعت عامی فرستد بلکه بعضی میگویند که
از رساندن و تفاوت سبب را میبندد در خطا و معصیت کند
صواب است و نسبت نقص و عیب با و دادن خطا است بلکه بعضی
عوام معتقد باین هستند که او تکلیف نداده آنچه بکند صحت است
و اما در باب اثر طاعت و عبادت و اعتقاد اینست که رکن عظم
صحت علم و جواز تبعیت و تقلید غیر است از عالم که بدین تفوی

نه علم صحیح بر این است که حاصل میشود نه تفویض علم او غیر میسر است و
تقلید از او جایز است از ارایه العالم محال دنیا فائز است
علی و دیگران که در حدیثی میگویند که ما نبی و در بر کجا اوصاف
و شئون علی را ذکر فرموده اند صفات زهد و تقوی و خلایق
صفت و کمال است نفسانی و مثبت و منفی این از ارباب
فرموده اند و از هر دلیلی و شمه نیست که شبهه نیست که علم
نمودن بر فردی از ارباب است نظیر خود را و در دنیا
نیست و باب علم هم که فرض اینست که مسدود است پس باید که
معین فرموده اند که استغناء در حق مجتهد که هم بر این
محول است و هم بر یکدیگر واجب میباشد طاعت و تقوی
او پس باید که فی نفس او متحقق شود که طاعت و تقوی
مقام علم قطع باشد و وجود و غرض مغز و با و قوام
پیدا کرده باشد که مغز بخش وجود و حال غیر تواند شد
و این مغز و با را از تران فرض کرد که بلکه تقوی و معین
از ارباب و جبار بسیار ستفاد میشود و قلاد حد علم از

تقلید محمد غیر متقی است و بلکه نفوس که در محمد شرط است
را نقیض نیست که بنای او بر مخالفت نفس باشد و در هر
رغای خداوند را منظور داند چنانکه از حدیث ترغیب
خامنه کان من الفقهاء صائنا لثقة حافظا لدینه مخالف
علی مرآه مطیحا لدر مقلده مقلعوام ان یقلدوه و بسیار
از حدیث دیگرست فار می شود پس هرگاه از کبار و قوا
ظاهر و جناب کند کس بحدیثی که تصدیق است بهیات نفس
و در کس حظ و نوبه نماید و در اموال شسته بلکه محرم راه آید
و تقلید را بعد از مفتح و آند که مشکوک برید پس اگر بخوانیم چنانچه
که از کجا گذریم بشود آفرینان ما نیست که امتیاز از انرا
داشته باشیم نوکر خواهیم است بخوانیم عمارت و بساط تقلد
میخواهیم با حکام و ارا و عیان باید رافعه داشته باشیم
عیال و اقوام و منسوبان و ابریم که هم که با اختیار معقوف
حقوق را بر خود رانند هر قدر را منظور داند او پس
نیز و در هم با هم که یکی از مردم باید گرفت و بلکه یک نفس

لکل

ستور از نقدی که مرده و وصیت باید کند نکرد و بکار برد
و وصیت می نماید و درت بماند و او یا مراد ندهد یا اگر
بمطلب حق ندایم اما دست انداز می کنیم که یکی
بنسب و انسابان که فقیر و مستحق میدیم و خود هم صرف
میکنیم در واقع حق بدی نمی برید اینجا منافق بلکه نفوس است
و در این فقره نیز بعضی محمد بن احمد بن باغ فار دارند و بعضی
محمد بن ظن مطلق با بعضی که اولاد نفوس را در کس اجتهاد داشته
بلکه شرط کمال آن میدانند نظیر آنکه بگویند طیب است در خوش
رو و خوش شو و خوش لباس باشد و مقصود این نیست که
هرگاه پرویز است و بدخود لباسی باشد و در علم طب و معالجه
مرض باشد نباید در معالجه رجوع با و کرد و ثانیاً در صورت
اشراف طریقه علم با از ابراس عام حسن ظاهر میدانند بعضی
همین قدر معصیت کبریّه ظاهر را از او رد نشود و حرام نیست
نحوه و احکام ناحق واضح خیا از احوال در نشود و زیارت نمیکند
متوجه نباشد و بطریقه چهاران رفتار کند دیگر هر صفت

مذموم در او باشد یا بر عقلی از او صادر شود که بتوان محملی بر این
 قرار داد منافق نقوی نیست و بسبب اینکه نقوی را بقدر عرفان
 نمیدانند اینست که حجتی ظنی مجتهد را با نیطوری که ذکر شد
 نمیدانند که کفیم اخبار و عقده و وجدان دلالت داده بر آنکه
 اگر که ظن بر قیاس مقام علم میشود در وجوب عدل بر این فرض
 و غیر باید بر سطر حصول کفیت و بروز فعلیت کمال و قوت
 و نقوی و یقین و علم حقیقی و نفسی باشد بلکه میگوید
 و بعد حجتی ظنی که از سیمه اوله معتبر است بر آن انداز
 باب علم است در زمان غیبت که عقده میگوید که چون قصد
 علم با حکام رعیه برای هیچ کفای ممکن نیست باید بطن عهد
 که نزدیک به علم است بلکه بعضی از محققان اصولین از آن
 هم تجاوز نموده میگویند بعد از عهد بر کفای است بطن
 خود مگر هر گاه که دلیل بر بر منتهی باشد و وجهه اختصاص
 و اینها بطن مجتهد حقیقت آنها و فقط نیست بلکه ظنی عامی
 هم معتبر است اگر ظن واقعی حقیقی پیدا کنند و عدم اعتبار

از جمله

در رد قبول کنند و محبت از او بخوابد و هرگاه که کوشش با دعا و محبت
 ندم و محض ظاهر مخالفت انکار عقیده و دعوی او را بکنند و بکنند
 و مقصد در ادای تکلیف و اكمال تحقیق خود خواهد بود و اما در باب
 احتیاج شخص عام به عالم و مراتب حاجت و درجات تعجب که در
 امر و بجهت انداز باید باشد در تفرقه نیز میان عرفاء و علماء خلق
 تفاوتی است بلکه میتوان گفت عهد نمازین در تقوی است
 پس بگوئیم آن در باب امور رعیه و رعیه در مقام عام
 و محتاج به عالم است اول در امور مصلحه بهائیت از قبیل عقد
 نکاح و طلاق و بیع و شرا و قرض دادن و گرفتن و دفع ضرر
 و خدش و مرارت و داد و ستد بهادر و امثال آن از امور که باید
 زندگانی دنیا است و از برای بر وفاج و موز و فاسق مساوی
 است در محاصرت بهیچ بلکه غالب طالبین دنیا و غافلین از آخرت
 بیشتر حاجت میدارند و در این موارد اغلب با افرقه منظور نیست
 بر چند جهته خود به در همه است از برای امداد آخرت و در امور
 افراد آن محتاج میشوند به عالم از حیث اینکه دانایان بسیارند

احکام آن باشد و شرط مطاعیت او را در این میدانند که عاقل بطور
 باشد که بعد از سبب عرف و ضارت و نبوی نباشد پس از جمله
 شرایط قبول بعضی قول و فعل او از احکام و اراء و علوم ظاهر
 بعد از ظهور هالت که مجتهد و نافذ حکمش را از حد ظهور تبعیت
 که قوس از احکام شرع مقبول و عاقل مضایق باشد و نفوس و زعم
 معنوی ایانی از انجیست شرط خواهد بود مگر این قدر که مسلم و تبع
 اثنی عشری باشد بحسب ظاهر مقام چهارم در امور متعلقه با فروع
 از برای سبک افروخت در نظر و ادعای لکن از امور اخروی و غیره
 عقاب و اعمالیکه موجبان میشود از آن نکر کند یا او را که فوق
 انزیه سلیم کند لکن احکام را منظر و ادعای که کاری میکند که موجب
 او را که ثواب و مصلحت از عذاب اخروی و این باشد بعد از فروع
 در احکام ظاهر و مخایر و اجابت و سجدات شرعی و سبک انداختن
 او و محکات و مکدرات و سبک انداختن که از آن اجتناب کند
 و در این مقام محتاج است مجتهد و فقیه و عالم که از روی بصیرت عالم
 باین مطالب باشد باز جهت علم باطن معتبر است که تعلیم کند و شرط

جواز

جواز تقلید را و تحقق باشد که از جمله عدالت و تقوی و باطن است
 مقام سیم در امور متعلقه با امور معنویه قلبیه و نفسیه است از تصحیح
 عقاید و معارف و اصلاح خیالات و خلاص نبات و تهذیب
 خلاق و تصفیه سر و طهر قلب و نفس و تصدیر راتب معرفت
 و ایمان و ولایت و اوصاف و آثار آن از فقه و رضا و تسلیم
 و توکل و مشیت الهیه و بعضی فاعله و معرفت نفس و مشورت آن
 و طریقه مجاهد و باطن دشمن درونی و مثال آنجا که مد و حصر
 و نهایت نداند و در این مقام حاجت آن عالم شدید میشود
 معرفت او واجب میشود و تمیز و تشخیص او دشوار تر میشود
 بنا بهت و کتب فیض و رفع حاجت از او وضع و یکسپهر انداختن
 تمام از سلیم بلکه کافیه صاف و شفافانی اینگونه حاجات
 بعالم دارند اما از جهت تنبیه و تذکر و افاضات آن اختلافات و تفاوت
 مراتب کل در میان خلق است که میتوان گفت که هیچ حرفی من جمیع
 اینهاست بیک طریق نیستند و هر قدر تنبیه و تذکر و فکر افروخت
 زیاده و قرب معنوی پیدا شود حاجات زیاده تر میشود و کبریه

آن و در هیچ امری خود را مستغنی از عالم نمی بیند و این توبه
 و تذکر و تلفیق اضیاج بحال بهیچ دخل بقصد و سواد ندارد
 موقوف به نیت الهیه و کم بودن علقه نفس بدنیاء الهیه
 مطلع بودن بر اخبار معصومین علیهم السلام و اکابرین و از آن
 و شارب و ملا حظ و مطالعه اقوال و کتب علماء و عرفا و متذکر
 بودن بشئون نفس و حرکات بزرگ معین و محرک آن
 می باشد بطرف معرفت حقایق و اسرار انبیا و ائمه و طاعت
 باینکه موانع نفسانیه از غفلت و حوص و نیا و صیال و جاه
 حجابان نشود و با می شود که همان در بین الفاظ و عبارات
 انبیا و ائمه و بزرگواران هر چه در حجاب معنی و مانع از ادراک حقایق
 آن می شود و مثلاً ممکن است صاحب سواد حدیث و حدیث شریف
 اندکی حد و کفایت التزم به حدیث و سایر آیات و اخبار
 که مجمل از دشمن بهیچ نفس و امر مخالفت و مقابله با او و
 محذور از متابعت و غفلت از شر او را شنیده و دیده و گفته
 و نوشته و با قدم از طریق محبت و متابعت نفس بر آن

نیکند

نیکند ارد و در فکر مجاهد با او نیت و پندار بداند و عبادت
 انبیا و فضیلت بر دیگران و او با پندار بهیچ که نیا و لواط
 و شرب نمی کند نهایت مخالفت و مجاهده و مقابله با نفس
 کرده و همین پندار میسر نفس ازنده و در دست تسلط و غلبه
 را در ملک اعتدال تصرف او در از او و ممکن است شخص عام
 صرف شبان بیابان یا بر بزرگواران انبیا و ائمه و طاعت
 ان با تراز شنیده و می فهمد که نفس خود شخص است چینه
 خارج نیت پس خلاص از شر او و این از آنها که او
 و شر او است و مجاهده و مقابله با او انحصار فردی و
 فردی ندارد و بر همه کس فرض است پس چنان دشمنی
 با خودش پیدا کند و از پیروی او و هوا و شهوات و غیبات
 او می رسد که تازه است ارام و سبب از او قطع
 می شود و همچنین در باب حدیث من عرف نفسه فقد
 عرف ربه و هر فکر بر هر فکر نفسیه و لا صلوة الا بحضور
 القلب و موافق شدن قوت و آیات شریفه از قیام

این الصلوة تنزع الغم و انكر ولد كراهه و فاستلوا
 اهل الذکر و وادکر بک فی فکک الی فر وایات و هار
 در باب توبه و عقد و جهل و فرض طلب علم و صفات عالم
 و کونه و اسطه بین اجد و بین ایه و بین اشیعه و بین الدار
 و ایمان و کفر و انار هر چه و مثال آنها که کتب اجماعیه مشهور
 بآنت و متداول بین جمیع علماست فرضیه الحق و ابعاد
 و جهل و شبهه در صد و رانها از اهر عصمت هم نیست و است
 آنها در نظر مبارک ان انوار اله و زوات قدر صلوات
 علیهم اجمعین نیست پس هر یک که فهم انظار و ادراک
 معانی و حقانین انکونه ایات و جاریت افتاد و محتاج
 میشود بکار که خصوص بحقایق ان رسیده باشد و طالب
 هم بتواند برساند بطوریکه شخص قانع شود بعین دانش
 متاثر شود از بیان او بعبارة اخضر بفهم که فهمیده کرد
 و چون کسی بفکر فهم انظار و عقد و لوکی از آنها باشد
 که واقعا از طریق حاجت باشد نه آنکه بخواهد یک چیز را
 بداند

یاد کرد و در جایی دیگر اظهار فضل و عرفان کند و بعد از ان
 از هر عالمی که از تمام مدعیان علم بشود که تو کار با مخاطب
 ندیده باشی و نظر بتر و مثال نونده با این حرفها بسیار
 بدنام و مورد خاللات صوفیه و باعث شک در عقاید
 نومیسند تو همین مسائل شک و سهو و قرائت نازک
 در دست کن کار بحضور قلب و معرفت نفس و مقابله با
 نفس ندیده باشی یا بگوید در انظار که بگوید همه مردم بکنند
 تو هم خواهی کرد این بند پر و از بها حد تو نیست تو در عالم
 هستی بخیر از علی بیشتر بفهمی یا نیست جهد علیا بدی
 و از این قبید جمله بها محال است که او را آنکه کند و از طلب
 باز و او چه آنکه بداند هر که مخاطب است که فرموده اند از برای
 همه که فرموده اند و اگر ممکن باشد که مخاطب صد که نشاند
 و بعضی کلف بغیرش نباشند مسائل شک و سهو و قرائت
 و مثال ان هم نخواهد بود که از برای هر کسی نوعی کلف باشد
 و اگر این سخن حق و از روی قاعده علییه باشد که هر کار را همه

مسلمانان میکنند تو هم بمن یا من هم خواهیم کرد پس بالفصد
 در پنج همه مسلمانان بهین اسم مسلمان قناعت میکنند
 و نه تقلید میکنند نه عالم مرئوسانند نه در صد دانشان
 اند نه قناعت و ادب و مسائل از سلاطین میکنند
 و هر وقت که از آنها را نصیحت کند که تصدیق نعل و نصیحت
 تقلید کنند یا عمل کنند که از موضع غفلت و در فکر
 نصیحت عمل نموده بابت سخطه او اند و موبعد است
 همین عذر را می آورند که من هم کاریکه به کسی گفته ام که
 پس من مردم را هم خوانده بودم رفتند از خانه و یکم ترک
 که کار کرده در ساجد دنبال مسئله اموضه و در منزل
 بی رفع نجاسات از بدن و جامه و ماکول و مشروبند
 فکر دفع حرم و غصبت لباس و مکان و صلای یا وضو
 و مثال اینچنین و بنا بر آنکه آن خوف صحیح باشد که تو را
 چه کار بدین معنی حضور قلب با تامل یا نفس یا
 مقامات تو صد و ایان و ولایت و مثال آن پس

اینچنان

اینچنان عامه خلق هم صحیح باشد هر حال عرض نیست که
 کسیکه بگوید قصد معرفت و معنی افشا و باخترها از طلب
 باز نمائند که و فکری که ایجاد بار فکر بنام و استماع اسم
 باعث شد و کارش در صد معنی و حقیقت و معاد و
 برکت شود و بگوید معلوم شود که آنچه علم از این بانهها با
 میگرد و چادرش که بر این مانع میکند حقیقت معقده
 نیست و در دفع است و چنانکه بسیار دیده ام یا ظاهر
 و باطنی یا باطنی یا ظاهر است و منکر معاد شوند پس
 بقدر معرفت و عمل باطل است از هر قسم اولین محتاج ترند
 بجای که رخ حاجت و دفع جهالت از یکدیگر پس گاه مجتهد و
 فقیه که در مسائل فروع و صورت عبارات ظاهر از تقلید
 میکنند و عالم بانهها است از تبه از علم سلاطین باشد
 که در خطاب هم که هر حق تعالی و تربیت کند که نکالند
 و اگر تواند و دلایلی اینرا نباشد نکال در اینجا پیدا
 میشود شدت و تمام اول و آخر و اصل و فرع اختلاف میان

عرفان این مسئله علییه با سلسله دیگر که تابع معصومین علیهم السلام
 با هم ظاهر در سیرت منسب است و بس و حفظ بعضی از این قضیه
 ضعیف است که از حد اول تا بحال هر یک از علما چه بالغین
 بدرجه جهاد و چه طلب یا فاضل که در تحصیل این معارف و بحال
 هر کس حاضر از حدیث انچه اظهار قواعد علییه در فیه بعضی که
 اطلاع صحیح بر قول و فیه و شرب عرفان منسب در خصوص
 این مسئله حاصل نموده و تحقیق آن کرده و چنان واضح است
 و بحقیقه مورد شنیده که هیچ غرضی هم مانع از قبول نیست
 بشود نهایت این که بعضی موضوع عالم را هم شناخته تسلیم شده
 و حقایق و فوائد از یافته اند و بعضی در معرفت و تحقیق
 یا فاضل یا مقصود بر همه و تر و دیده اند با بعضی که یا جهل است
 و قصد عدل یا از جهل است طلب با مخالفت نفس از تعین
 و کوچکی یا قصور است از ترک دنیا و یا است که همه در معنی
 یکی و نام از غفلت مرشد تفاوت درجات آدمی مگر در این طریق
 غریب است که سلسله از روی حقیقت دارای صفات باشد که این

این است

این مسئله در باقی عالم و در قیاسها مایافته اند و بعضی و افعال هم
 را است مگر در هر کس که دیده اند مدعی کاذب و کلیه هر کدام
 در است و بعضی و طلب معرفت و تعین عالم بر حدیث بعضی
 این مسئله که کفایت عقیده شان در باقی این نوع از عالم باین درجه
 رسیده که معرفت و طاعت او شرط نجات و دخول در ایمان است
 بلکه کفایت کمالیت از برای انسان هرگاه که تحصیل کند بهر است
 و اگر کند و قناعت بظواهر عبارات و تکالیف نماید هم معاف
 نخواهد بود و مشار به اعمال حسنیه ظاهر خواهد بود و در حدیث
 از جهت صحیح است و عرفان قبول دارند اگر محاسب این علم باشد که
 و اندک را با عافیت است بخصم و در طلب نظیر نیست که بعضی
 در تحصیل معاش و ادراک منافع و غیره بهتر دارند که قناعت با
 و شرب و منزل و لباس و کجای معارفی نمیکنند و خود را در
 تعجب نظر میاندازند و غرضی بر وجه میکنند و در معرض ممالک
 واقع میگردند که منافع کلیه و عزت و اعتبار و شمت و دولت
 کنند و جمع بر همه آنها در لحظه باشند تفاوت مراتب است

تا اینکه بعضی باشند بوزارت و صدارت سلطان هم بندند
و بعضی بعضی مردم هم پندهند که بکس از اعیان و معاش
جز آن حق بعضی بکمال و خاندن یا کس قناعت میکنند و ابد
بغیر عزت و شرف یا نفع رساندن یا حدی نیستند عاقلان و صنف
هم هم بکس و یا موهبت و عقاب نیستند عقاب کنند
مردم و پند در جبهه آن است خلاصه اینست که هر یک از
علما که مطلع بر عقیده و طریقه عرفا شده و تصدیق حقیقت این را
نموده تفاوت مراتب تقریر کرده اند و هر یک از علما که متذکره اند
و هستند بکلی جامع باشند و ابد اگر کسی بگوید که حقیر عالم نداده ام
و نویسمند نه بحد مخصوص بلکه گفته کرده اند که فرض در باره
انها نترسان کرد مگر اینکه یا معنی کفر و اسلام را ندانسته اند یا هرگز
نه با یک فقیر امر بظرافت صحبت داشته اند و نه یکی از کتب را
مطالعه کرده اند و نه از یک نفر با طهارت و عبادت و اندک که آنها چه میگویند
مگر محض صداقت شخص یا بعضی عرفا به علی بن ابی طالب و دیگران باین عقیده
مزانند باشد که گمانیکند که نباشان بر این باشد که هر کس معتقد

و نام

و تابع من نیست و در اصول و فروع واجب الطاعه نمیداند و احد را
بر فرض ترجیح میدهد کافریست و در ادبش از کفر این باشد که مستوجب است
و امانت است و غرضش از محبتش در این باشد که این هم بکنونی است
و با نیت دل بفقیر اقبال چنین امر در حق عالم مخصوص نیست
بر چند ظاهر از اقوال و عبارات این باشد چنانکه این داعیه فوق
از عاقلان امامت و رسالت و فوق داعیه الهیت و افعال در
در سطح حصول و اتحاد و وحدت بلکه نظیر باین دعوات بر توحید
فرعون و زمره یا اعدا خلافت طایفان از خلفاء و جوامع است
اللهم اعزنا و اجعلنا و عظمنا و تب علینا و قنا و تر و انفسنا
و ارضنا بر حجت فی عبادک الصالحین و لا تسلط علینا فذلک
یرحمنا یا اول المؤمنین پس از چون عده بلکه نام محمد خلافت در سر
بهین مطلب است مفضل از اقوال و اراء در این ذکر مرتبه اول
اقوال اهل ظاهر بر اینست که فرض میشود دل خلقت باشد که بگوید
اقوال نیست بجمعا مردم که خواهان نیست تو بهین است فرض نمیشود
اقوال است که میان معاندین قرار میگیرد اول است که بعضی را

صریحاً گویند و بعضی از عدم در ضمن تکلیف معین کردن
 برای علوم و تکذیب فقاظه ظاهر و گفته مرشد دیگر کار بان
 ندارم که تمام آنها را علماء قائل باشند یا علمای گویند که از قول
 علماء گویند و علماء هم تکذیب آنها را فرستند یا تراش می گویند
 که بصورت و لباس علماء هستند و باز علماء بجهت معلوم توضیح و
 تصریح فرستند که آنها قول مجتهدین نیست بهر حال فقیر در
 ذکر این اقوال مقصودم تنبیہ و بصیرت طالبین است برنام
 آنچه در این باب در میان مکررین فقر گفته مرشد و بعد قول
 فقرای این طریقت را که مختصر است بیک قول ذکر فرمایم
 نحو ان ما سیر فی الیام نظام اول اینست که اینطالبن که
 ذکر شد که امور معنویه و متعلق به ادوار نفس و معرفت
 و تکذیب آنست مطالب بیفانده است و بعدی تکلف به نفس
 آنها نیست و بعد فرمودند و بر فرض آنکه بدانند او را خیر است
 دیگر تعلیم کنند بر آنکه جایز است که طالب علم از او بکشد
 و هرگاه کسی بگوید غیر از صورت عبارات ظاهری و مقدمات و مقارنات

که در این

که در میان علمیه فقها نوشته علی با علی دیگر برای انسان و جهت
 و شاید بگوید بنیت در عبادات تصحیح و تخلیص در این شرط است و
 سائل و حکام و در این در خصوص این غیر از آنچه بیان عامه خلق
 است از وضو و غسل پیش از وقت و تعیین وجه و خطا بر بال و
 عدم شرط آن یا بگوید حضور قلب در نماز شرط است یا شرط کمال
 و معنی آن بر کسی معلوم نیست باید طلب علمش از هر کسی کرد
 یا بگوید ایمان و یقین در این راه و در طلب تکمیل و تزیین ایمان
 بعضی بگویند گفتگو با خودش بدعت است و بعضی دیگر باین صراحت
 نمی گویند ولی مکررین مطالب است و باید دانست که هر چه
 است نزد ما است و اگر کسی بگوید در درس و مطالعه گفتن فقط
 مختص به آن ممکن نیست و مجاهد و تعجب عالم اهل این شرط است
 بخصوص هرگاه انعام در نزد عامه خلق معروف یا جهل باشد
 کفر و بدعت است که غیر بدانم مقصود آنها از آنکه مکررین
 نزد ما است لکن گفت و صحبت و بعضی دیگر مکررین نزد آن
 مطالب از هر عالم باشد عیب ندارد مگر آنکه شرطش اینست که
 بدانم نزد عامه خلق نباشد و متابعت او یا در بعضی نزد او است
 قدرت خلق شک و بدنامی تابع و طالب علم نسبت به آنها گرفته شد

افعال معلوم است نسبت به افعال نکره و آنرا در بعضی دیگر که در حدیث آمده
لکن مخالفت جزئی با او ظاهر دارند که در تخصیص علم و معرفت
و اخلاق حسنه بعد از تکمیل عبادات و ادا ظاهر است برای هر کس
بفکرش بخند و بهتر دانسته باشد لازم است نهایت نه باشد که
نارک آنکه است و معاف باشد و این تخصیص را هر کس نیز در هر کجایی
که کائنات را با واده عیب نداده حق اگر چه عباس و اسم علمای هم
نباشد لکن اولاد مشروط باین است که اشخاص که کان با واده
فاسد بحد نباشد و جمیع عقاید خیریه و مکنه او صحیح و بقای
شرعت مطهره باشد و صحت عقایدش معلوم شود و هر کس که در حدیث
علمای شرعت معتد به و علمای شرعت هم کانی باشند که در
عاشه مسلمین باغبان باشد و تخصیص علوم ظاهر به رابطی در رس
کرده باشد و بدنامی بالذکر نباشد از قید و در ویرایشی
بعد از یا حکم یا چنانی بعد از و کتاب هم نباشد که در حقیقت از
جهت ترغیبات یا مسجد و منبر یا تعلیم عوام هم از برای او نباشد
و ثانیاً بعد از آنکه بفهمیم بعالم بعد از آن معارف و خلاق و امور
معتبر و عام بعد از او بطور ابر و بواطن او امر معصومین علمای اسلام

و محترم بودن او از معاصی و مذهب بعد از او از خلاق و رزیمه
و جمیع اوصاف عالم و آرد در او از شد طاعت و طاعت و
اخلاق و محبت پیش از این در حق او جایز نیست و بر فرض حوار و آ
و مفید نیست که او را معلوم خود بداند و در هر یک برای خود محمول
و حاجت بطلان و احسن همان محمول خود را پس بد پس اگر از
جواب او صد نکاتش شد فیها و اگر بصورت و حقیقت جوابش پیدا
نکرد با حق تعالی از یکدیگر پرسد و بداند که او فرزند و اگر ضمال
میدر که و دانسته گفته و این تفهیم باز پرسد و اگر بحث و در
بناطش میرسد ایراد کند تا مجهولش معلوم شود که نوعی از در حدیث
و باینکه کتب علمیه باشد و بعد از معلوم شدن هر محمول در باب
انجهول خود را مستغنی از او داند و برگاه آشنده مسئله امر باشد
که علم کردن است بعد از علم باز در باب علم حاجت بان عالم نداده و
خود را محتاج داند با حقیقت اخذ و انقیاد او را منظور واده پس
تابع و طاعت و منعم و مرید هر اسم بخوانی محبت و تعجب
خود را نسبت بعالم و محبت و توجه عالم را نسبت بخود مؤثر و مفید داند

از برای انکه علم با کتب علی کما و کفایت و خروج از طریق علی
شعبت است و باید بداند غلبه با نوعی از ترک خواهد بود و همچنین بگوید
که فایده شود که شخص عارف دارا بر ارباب که بر عامه خلق متور
و کشف آن ارباب را در ارت و تبعیت از سر شیخ این قول را نیز بدست
مهر به میسازد باینکه لفظ ارباب را حدیث بعضی می کنند
که با مقصود از آن عقاید است غیر آنچه در آیات و اخبار ذکر شد
و مصدقین علیهم السلام با احادیث خود میفرمودند با اعمال است غیر از
عبارات مشروعه مانده و البته اگر چنین باشد بدست خواهد بود و لفظ
باید عالم مطاع خود را منحصر در فردا و طاعت و مشاجرت را در
هر امری منحصر با و داند و بگوید ارباب انحصار و اقتضای در تقلید
بکنند عقاید با مات او است با غلبه نام را و از این نشان امامت
و این و هر خروج از شیعیان است اینجا قول اهل نظر بر صورت
حال قول و عقیده عرفانی از اسلام علی علیه رضویه نعمه الله علیه
و ذکر کنیم بعضی عقیده خود را که اقتباس از شیخ خود رضوان الله
نموده ام با ظاهر او نشان با از کتب ایشان با سزا و امیدوارم که مخالف

باشد

نباشد و اول اجماعی که می گویم که اما ان شرطی که کتب می گوید شرط علی
آنست که بدنام و گناه نباشد و در میان معروفین باجهت
هیچ منکر و معاندی نداشته باشد این شرط را صحیح میدانیم و اما
در خصوص سایر مطالب مذکور که گفتیم علی ظاهر مخالفت فی الجمله
دارند و بعضی اقوال مذکور را باطل و بدعت میدانند که می گویم
اینست که بدون تأمل اقوال عرفا را حدیث خلاف مقصود ایشان
کرده اند پس بگواه نام و تحقیق کنند معلوم خواهد شد که در اغلب
مطالب مذکور مخالف نیست و بدین لازم نماید و در بعضی
در روشن و نه اینست که اگر بدانند موافق خواهند شد
و اما انقضایان جمال آنست که می گویم از ایشان ابان و نصیر
خبر استقامت مشهور و هدی شبهه در تخطی به الله که ابان و یقین
راست و الله و امر است که شدت و ضعف در آن مقصود و محقق
و مراد از هر باور داشتن امور معنوی غیبیه و اخروی است و از
جمله باور داشتن مشربعت و اینست و در نسخ و وعد و
و عیدانی اخروی که نبیا و اوصیای آنها علیهم الصلوٰه و السلام خبر آن

دارد اند که حاصلش اینست که آن از اول روز یکم بر و از این
 نگاه دنیا خارج شود مسئول و مستند بعد خود خواهد بود عقاب
 فلبسیه و چه در خلق نفسیه و چه در اعمال بدنی و هرگاه عقاب
 خلق و عاقلش مرضی اله و مقبول و رگاه باشد او را که راست
 ولادت و عمر خواهد کرد از اول خروج از دنیا تا بهیست که فوق هر راست
 و لذت که فرضش را در دنیا بخواهد کند و اگر عقاب و خلاق
 و عاقلش بر خلاف آنچه خداوند تعالی از او خواسته و برسطه انبیاء
 و اوصیاء و ثوابین او را تکلف نموده باشد در شکنجه و عذاب
 خواهد بود تفاوت راست که پیش از آنست که فوق بلیات و عقوبات
 دنیوی خواهد بود با بطور خلور و بهیست که یا بر فرض آنکه از اسلام و شیعه
 خارج نباشد و بعد حدیثش معذب شود و بعد از آن تفاوت
 کند باز بقدر که بنا بر عقوبت اخروی و مجازات و مکافات عمل
 باشد فقد بقدر که معجزی در دنیا باشد بلیات و معایب و عقاب
 باشد از سطع و انتیاج و ضررهای مالا و سیاهانها و حکومتهای
 خسارت و ندامت خواهد بود و بقدر یقین با فورت و ثواب و عقاب

از اجماع اهل اسلام بلکه نامشخص است که در حق استند هم کرده
 داریم و هم پیدا نکرده دارند ولی تخفیر میگویم یعنی بر هر شایسته تصفی
 ظاهر است که درجات یقین در میان او و افراد او سلبی بقدر
 در شدت و ضعف بلکه در صدق و کذب تفاوت است که در بعض
 افراد اجمال صدق غیر توان بر آن مطلق کرد با تعبیر که اجمال هم دارند
 که اخراج باوصافی که ذکر شد و ضرر دارد انداختن باشد و بعضی اجمال
 صدق میدهند گن شد دارند و بعضی ملکی تحقیق و صدق آن دارند
 تفاوت و این سطره و بعضی یقین دارند تفاوت درجات یقین
 تا بقدر یقین یقین که حضرت امیر زمان و مولد متقیان و افاض
 سرفراز علی صلوات الله علیه النان در وصف این مفسر کرده اند
و بجهت کن قدر را فهم فیها معنون و هم و التار کن قدر را فهم
 فیها معذون پس بنا بر این هر کس که سبب از یقین گذشته
 بصدق و تحقیق افرات و معاد داشته باشد بلکه اجمال واقعی
 بدر مملکت نیست که در امریکه برسطه اجمال و تفصیل در احوال معرفت
 و تحقیق این اجمال هلاکت و عقاب و عذاب اخروی باشد و در

تکالیف که بسبب فقدان امید و توب و عدم افراس و بسبب ترک آن خرف
نحال و الم افراس بر این آن باشد قانع و خاطر جمع باین شد که هرگاه
که همه کس بکنند نمی خواهم کرد یا کوشش بر عالم و عاقل بدیده که
بگوید که همه ملانان به هم بروند تو هم برو و یقین بر این او حاصل شد
که گویند باین کلام یا خود یقین به ننداده باز دخول این شخص
بکند ندهد و میخیزد او را منصرف کند از خیال تدارک و چاره
مخلص از جهنم چو که بطلب از برای همه کس هر چند عاقل و عاقل باشد
محسوس است که هرگاه یک نفر باری یا بود بگوید مثل اسال الله
کران و تنگ خواهد شد با ما این خواهد شد هر کس ببال نهد و تدارک
و احتیاطی مرا فند و صاحب المقدور سعی میکند که کران خبر صدق
باشد بشک و صدق آن گرفتار شود حق آنکه بالفعل تنگ بخورد و بد
که در انوقت زیاده عبرت بگفتند و حال آنکه اولادان بفرمان اجتناب
ناتیا چه قدر در ایات و اخبار تاکید و مبالغه شده و بجهت هم شده
که رزق و وسعت و ضیق معاش برای هر کس بقدر و مقوم است
و احتیاط و تدبیر پیش چاره تقدیر بر لایق کند و آخرت و علم و معرفت
تقصیر

تخصیص با خیار و کوشش عبادت دانان مامور است بطلب آن
از امرش و ثبات در معاش و نبوی ممکن است بنگاه استعانت از
یکدیگر و همان یکدیگر بچوبند و در هنگام شدت شکر در قسط
و نایب به شکر عرض کرد یا کدانه کرد یا چیزی فروخت و نان
و در آخرت هرگز مشغول به عودش نخواهد بود بکار از منم بود
شان بخشنه و در حدیث قدس و اله است که یا ابن آدم انک
ولدت و حده و مت و حده و تح و حده و نعش و الدنیا و
و این حدیث ترفیع دلالت راه بر آنکه آن در دنیا در
خصوص امر دین و معرفت فرض قحالی خورد را بکند و بامید با تو
اهداد و امثال و قرآن خود نباشد که هر چه آنها کرده اند و کنند
من هم پیروی و تقلید میکنم و الله در امور دنیوی و معاشیه تها و
نه ممکن است و نه عقیده ممدوح و مایه است پس تقلید و متابعت
در امر دین هیچ قس از آن جایز نیست مگر آنکه یک شخص عالم کاملی
ان از روی بصیرت و تحقیق طوری بشناسد و بعد محبت
حقیق با و داشته باشد که از جهته معرفت یقین قطع نموده باشد

که رضای خداوند در متابعت و طاعت او است و از جهت محبت
از روی جبر بخود مجبور کند که فراتر قیامت بخیر یافت و محبت
او هیچ خواهی باشد که گفته است با خط و زنج و سوراخ است هرگاه
صمیمه نزد او دل انجامید و هرگاه که گمان کند که متابعت عامه
سلبین در معرفت و تعین عالم از جهت آنست که قبول این باب
علم و طمینان بحقیقت آن عالم میشود یا اظهار باعث و ثوق و اظهار
و انتظار میشود که مافوق آن از اماره و علامت دیگر که در مضمون
عالم گننام و بدنام باشد نیز اندر حاصل شده بخیر هم خالی از حق
و در سزا حق است زیرا که اولاد بر فرض که از برای بعضی ضعیف باشد
از برای بعضی دیگر که قبول عالم موجب ظن هم نشود چه بحث و گفتار
و تکلیف خواهد بود و ثانیاً خداوند و مضافاً به در هیچ امری
در محسوسات کثرت سلاطین و اید صدق و ابرارند و اند
بلکه موافق انچه امام علیه السلام در حدیث طلالی در باب عقیدت
به نام نشان بر خداوند مذمت نموده که است را در مواضع
از قرآن که اکثر هم لا یعقلون و اکثر هم لا یعلمون و ما یزید اکثر هم

بالحال

بالحال و هم سر کون و ایات دیگر و مستطانت وقت را در چند جا
که وقیدین عبادین انکس و قید ما هم و ما یزید الله قدر و غیر آن
و انما انطلب بدیهه است که انرا امامت و خلافت کلیه از معجزات
و کرامات و اوصاف کائیه و بر این الهیه و خصائص معصومیه و
نصوص محکم در هر یک از آن معصومین هم مخصوص از برای حضرت
امیر مومنان است چه قدر زیاده از علامات عالم مقصود و بود که مستور
نست به هم دارد و احباب حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیه و آله
جمعین یقیناً از امامان در دین و عقد و نمیشناسان که نبوه و اغلب
کسانی بودند که ترک دین و این ابواب اجداد و خاندان خود را نهاده
و چه قدر در محارک و ممالک از جان و مال گذشته و سالها را
حضور و خدمت ابروف و اکابر اولین و آخرین تربیت شده
بعوض وافر در مقام بغیر فلسفه ابر و رسوله چنان خط و خط
از آنها صادر شد که موافق حدیثی که حران بن عیین از جناب
حضرت امام محمد باقر علیه الصلوٰه و السلام روایت میکند بخیر است نفاذ
ابن معدن خلعت سلب بر سبب زور اختیار کردند و همچنین در آن

حضور بر یک از آن علم السلام و حبیبه مخالفین و منکرین حج باغی
 الهیه تابعین و شیعیان آن انوار مقدسه را خارج از دین میخوانند
 بیشتر و صریحتر از آنکه آنکه اظهار و شیعیان اعیان را نهاده و آنکه
 میفرمودند و بطلب هم بقصر و مسجد بود و هست که اشتباه در امر است
 باعث ملک ابدی و عذاب ابدی است هزاران مرتبه فوق آنچه
 در اشتباه در تعین عالم است و اینگونه را هرگاه شیعه طغیانی باشد
 و تصور فرود آتش را بگذارم نباید داشته باشد که کفر و بدعتها باشد
 در آن امر خطا رفتند محض ربانیت و دنیا داری است خصم حق
 غفاه را را کردند و جهالت و اشتباه بود چرا که بحرف اگر کلیه صحیح باشد
 هم در حق رؤسا و انتم ضلالت صحیح است نه عوام عیبت و تابعین
 و اعیان هرگاه که تامل کند و از روی دقت و اضاف نظر نماید برینند
 که غایب در رد و قبول هیچ امری علاوه بر آنکه فکر و دقت نمیکنند
 و از یکدیگر بافتن میکنند بدون آنکه حجتی اندر اینهم فکر را میکنند
 هیچ حرفی از آنها سخنی بخیال و متفق از این در کار دین و دنیا
 نیستند هر چند متفق نمایند و چون نیک نظر کنی بر فردی از آنها

در هر امری که از جمله آن رد و قبول عالم است جز صنفی حال نفس از خود
 را منظور ندارند و در یک بر آن اقامه نمیکنند مگر آنکه مردم با هم
 چنین میگویند پس معلوم میشود که هر یک متبع هوای خود است تابع
 انعام که مدعی قبول است و هرگاه شخص عالم بحال عالم متکلمان از خود
 بشنود که میگویند ما و او را عالم و متش میدانیم و هر یک از این یک
 آثار از علم و تقوا را و نقد میکنند متذکر آنکه در غلظت شدیدی
 اشکال برای فریبجو از هر که میپرسیم حد آن نیستند از او پرسیدند
 چنین جواب داد دیدم جوابش در میان شرک و اسلام رفع شد دیگر
 بگوید در غلظت بودیم از مال دنیا گذشت و چنین فهمیدم که بعضی
 و روح بود دیگری بگوید در غلظت بودیم از انکار صریح از قبولین با عزت
 بر نفسش کردم نام کرد و از روی انصاف نقدی بر او کرد و
 مانع نشد و بکذا پس ممکن است که اشخص عالم از قول این بگوید
 و ترق و غلظت منظم و تقوا را و صاحب کند اگر چه آن اشخاص عالم
 و مجتهد و عادل هم نباشند باین عنوانه فهم کی سلا از چند نفر
 طور بادید و حکایت آثار و علامات شهادت خودشان باشد اما

هرگاه هزار نفر عالم و عام مدح و ذم کنند که شخص بی بندگی که بر اول
بگوید که گویند و بچند معاشرت و صاحبش با شخص مدوح
پایندوم ندارند اگر بگویند از این ندرت و شیاع چیزی معلوم پان
شد علم و ظن عاد و خواهم بود که از هر سبط بدتر است و پان
موجب جلالت است و اما قول فری که میفرماید شرط عالم اینست
که فاسد العقیده نباشد و در باب صحت و فساد عقاید تصدیق
علماء شرط است نه عوام این کلام صحیح و متین است اما در صورتیکه
مقصود از فساد عقیده فساد واقع باشد و مقصود از علم عالم
بعضی و افعی باشد نه آنکه این کلام را در مقام لفظ طور گویند
که صحیح باشد و در مقام عهد و رفتار سرزنشند که من تصدیق
و گدازیب و رد و قبول عوام و جهال باشد تفصیل مختصر از
این اجمال آنکه اما در اصول کلیه دین و عقاید مندرج بودن و
شیعه انش عترت و معترف بعدل و معاد و ضرورت دین
و مذنب بجهنم البته شرط عالم بلکه شرط اخوت و جواز معاشرت است
و مجال انکار نیست لکن اولاد شارح مقدس در این باب اقرار

و عراف خود شخص انماط اعتبار قرار داده و هرگاه هر کس بخند
عراف خود شنید که او را در خصوص در مورد مفروض مسجودند
مگر آنکه شخص که او را در دهنده را معصوم و عالم بر برابر خلق دانستیم
و از این و اخبر فرستاد که اتفاق علماء است که هرگاه بگوید یا نصاری
بنهاد در حالتیکه در میان ملت خود معاشرت نکند بگوید من معترفم
اسلام و رسالت و شریعت حضرت خاتم انبیاء هستم و اسلام
کرده ام لکن بر این مصلحت ناچارم که در میان اهل ملت پیشتر
بگویم که بگوید محض آنکه طافت ضرر کسی و نبوی و قطع عداقت
عیال و اطفال ندارم اجمال مگر این چنین شخص محکوم باسلام است
و نبوتان او را بخیر العین شمر یا کسیکه در میان اهل سنت در مقام
اداب و اعمال ظاهر بوضع آنها حرکت کند چنان در خصیة شیعه
بگوید من شیعه هستم و معتقد بجلالت بلا فصل علی علیه السلام باید
اور شیعه بداند پس چگونه میشود کسیکه از ابتدا اسلام و شیعه
این عترت بقتل نفس بجهنم و حالده با ناکید و سبانه مگوید
اگر عقیده باقی بگذر مومن تر و ثابت تر از سابق و ادب و هاشم

هم موافق قرارش باشد و محض نسبت دادن دیگر کسی او را کاذب
 و خارج از تشیع و اسلام دانند و ثبات بر این علم و خبر معلوم است
 که در این حضور ائمه علیهم السلام نسبت فاعل خبر یا اخبار
 ولایت بعضی از اعیان مراده اند که بعضی صحابه و منسوب بآیات
 بعد از آن و صحابه ائمه و شیعیان این بزرگواران بسبب تقصیر
 حال آنها از حضور مبارک امام میخوابسته اند و مدح و ذم
 هر چه از آنها رسیده مع ذلک امرشان مجهول اند و متذکران
 این معبود و ابوسلمه مروزی و حمد شجاع و حسن بصری و شقیب بن
 عبد الله بن سحر و ریح بن خشم و ابی الدرداء و جعفر بن نباته
 بلکه شد ضابط محمد حنفیه و عباس عم رسول الله و عبد الله بن عباس
 و بعضی از اولاد ائمه علیهم السلام که در آغاز خلافت و خروج بر سلطان
 عصر خود نمودند که مقتول شدند و بسیار از مشایخ و صحابه
 هر یک از ائمه علیهم السلام که هر یک یک یکم و زیاده شدت و ضعف
 حالت مجهول بود که هنوز هم هست هر چند حال بعضی در نزد
 جمهور شیعه حقیقت آن بعینه است و بعضی بطلان او اضعاف است

در این صورت چگونه شخص عالم منصف خدا ترس جوهرت میکند
 که در حق شخص عالم عامل بطور صحت بخوبی و نسبت دهد که چون
 فلان شخص مثلاً مدعی روبرو با یکدیگر است و شیخ عطار را بنحید
 میکند و آنها در یک کتاب بنحید بنحید را کرده اند و بنحید
 بنحید بنحید گفته اند پس این شخص هم شیعه است و حال آنکه
 خود این قائم معترف است که حال آن غیبت و صیرت
 و ظلمت است و باب علم مدهوت و اخبار هادی علم
 نیست و حق حجت نیست مگر در احکام شرعی و فقه و حد و
 قول مسلم بر حسن و صحیح و جاب است خود بانه می شود انقیاد
 و اما در جزئیات مسائل و مطالب معرفت اصول مذمومات
 و ایمان و یقین و کیفیات امور اخرویه و معاد و مراتب علم و جاهل
 امام و امثال آن که از جمله مطالب و عقاید مهمه چه چند در اصول
 محسوب می آید چه فروع همین مسئله تقلید و معرفت و بعین عالم
 و طریق متابعت آنست پس میگویم اگر کسی بگوید شخص عالم و محقق
 باید تمام آنها را بخود بداند و حق و فسادش را فرماید بانه

که غلام بقولش باشد بانه چه بسیار دوشد که گرسنت ف عقیه
 کبکس دآره و پودن بپوشن با بر سید و فریضی حدیثی از او شنیده که
 از گرسنتید بجهت یاد مطالب قضا و قدر و جبر و اختیار
 و مثالان از مسائل و فقه غامضه چیزی شنیده که تفهید و
 حدیث مختلف مقصود او کرده و حال آنکه کلام او عین مفاده آید
 مدتی بعد متذکر آنکه گفته است جمیع موجودات آثار صنع حق تعالی
 و سخاوت قضا و قدر حق است پس بکلام را پیش خود حدیث را
 کرده که بر اعتقادش نیست که مؤمن و کافر و طبع و عاقل یکست
 یا سنی در سانه خود معاقب و ملامت نیست و از این فیه کلمات
 بسیار شنیده میشود که بعد از وقت معلوم میشود که گویند و اش
 بقصد خوبی هم گویند اما از جهت تفهیدن مقصود مختلف واقع
 گفته پس سیکه طالب معرفت عالم است یا حکم رحمت و فایز
 عقد و کسر میخاید بکند باید آلاء و نعمت باشد که انکونه نسبتها
 با شهادت در امور حسیه اهمیت فرق داده که مثلا گرسنتید بر من
 شایدم که زید غلام است را بجز و فروخت یا قرار بفروشد و

یا دیدم غلام جنایت را بجز و رسانید یا غلام خواه را قرض کرد
 یا مرگ غریب را نکرد و افلاک از همه امور و اشیاء انبساط از خود
 انشعاب که منسوب بلف و عصبه شده تحقیق کنند که در باب
 این نسبت که جوید هند چه میگویند که با همیشه که از تقریر و بیان
 سخوش علم حاصل میشود که از شهادت بر شایه بهتر میباشد
 و اطمینان مرشد و متذکر باشد کلامی را که آمده و نسبت مرشد
 قرار بصدق آن میکند ولی حمل و دخول از آن کلام طور بیان
 میکند که غیر از آنست که گمان کرده اند و یقین حاصل میشود که بکند
 خودش میگوید بر صمیم است خطاب و جدایی است و از برای سیکه
 ابر علی باشد و عرض نفسانی مذمونه باشد محتاج با اظهار و تپش
 نیست و اما استراط کلام و بدنام نبودن از همین شرط معلوم
 با تفسیر که مجرب آنکه گنای او این باشد که ریاست ظاهر و
 رحمت در امور عامه عوام برای او نباشد البته این شرط را
 صحیح نمیدانند و چه بدنامی اگر باین باشد که شکر و بخش
 از برای او باشد که از برای او بد گویند و بد بطلانش نیست

چنانکه از چهار یک در باب اصناف علل و شئون ایشان و آنچه
مستفاد میشود که عالم ربانی اهل الهیست که مرشد و روشن
میدارد و طالبین و تابعین او کند و البته کسیکه وجهی نیست
بسوی آخرت و مخالف است با هوای نفس و مردم را
بسوی آخرت و مخالفت نفس دعوت میکند و از جمع مال و
حرص و ادراک شتهیات نفسانی منع نماید هم طالب است
هم دشمن او بسیار و این برحق کماص و بذامی است
غرض آنست که اینها عذر و مانع از تحقیق و طلب حقیقت نیستند
طلب و تحقیق اگر معلوم شد که عالم که بسیار بدنام است اهل الهیست
و شوق متابعت است هرگاه فرض شود که عالم دیگر بدنام
به ایشان باشد بگوید با اینکه اهل الهیست و برحق است چون بدنام
و خارج از حوزه اهل اسلام است بحسب ظاهر و بزعم عام خلق نباید
تابع و محب او بود چنانکه از مذهب انداخته اند و اوضاع انهم در آن
سند عرفا مخالفت صریح دارند و این کلام را از روی جهالت
میدانند و اما از جمله آنکه تعجب عام طالب علم عالم را که در

باز

جهان را بد خود را محتاج دانند و متابعت کند و بجهت معتقد علم
او باشد و تبعیتش بجهت وضع باشد بعضی از آنها از آنکه گفته
معلوم شد و چند نفر دیگر مخصوصا ذکر میکنند که از مواضع است
که ممکن است بعضی از اهل ظاهر با عرفا مخالفت و مخالفت اظهار
نمایند و اما هرگاه کسی که نمیکند هیچ مخالفتی در واقع نیست بلکه
در اغلب مواضع کلام و عقیده که نسبت به عرفا دارند و بافت کفر یا
خطا ایشان میباشد مانند در مقام عرض خود ایشان بر اینست
است از عرفا میگویند و امر میکنند مردم را بان و اما تقصیر
این احوال را در ضمن حوسه مطلب ذکر میکنم که نمونه باقیست باشد
اول آنکه بعد از آنکه چنانکه گفته شد آن خود را محتاج دید
بجای از جهت ادراک مطالب معنوی و امور اخروی و اخلاق
نفسیه و اعمال و عبارات بدنی بلکه تمام امور معاشیه از آن
حقیقت که در همه جهت معادیه هم است و اعتبار برای سرشته است
که تمام علل صغیر و کبیر که معروفند بجای یا عارف و مبتدیان
و مشرب و فہم و ادراک و حالات با هم دارند در صورتیکه در
عت و مذہب متحد هم باشند و یقین است که در هر مطلبی بخصوص

با خودش بدل نمیکرد و مختصراً در بطور این کلمات عبودیت و وضع
 و شش و رفت و در ذکر حضور حق بنده که بتواند در این حالت
 و صفات تائب با و کند نه آنکه همین بطور محکم و بجزیرگی عدم
 در این عالم انداخته و بطور مستقیم و یکباره باید خوب بداند و هر چه
 میگوید در حصول و فروم و موضوعات باید از فرائض این صفت که
 فرجه ضیق فرسوده ام قبول کند خواه بفرصت یا بفرصت بلکه عالم را
 مؤمن منقش برگاه مطلق از اصول معارف یا بیان موضوعات بگوید
 و هر کس قبول نکند ضیق آنکه مریدش است تغییر و غرض در کارش
 نیست و بلاذیت و اشفاق و صفای سر برت و حسن بیان
 و تصرف فرغ عند الله میفهماند در صورت کوشش آرد و قبول
 تصرف کردن بهر حال این نوع معرفت و اطمینان شرط اوست
 اینست که طلبش نه فقط باشد کار بهر چه و درم مردم ندانند
 باشد و در خیال نفع و ضرر و سیر این نباشد و در کمال تقاضا
 و توسل از خداوند سست نماید و از ملائمت خلق اندیشه نکند
 و اول درجه این اطمینان اینست که از تصدیق و موافقت

خلق

خلق زیاده شود و از کذب و خیال خلق ضعف و نوال نیاید نه آنکه
 زیاده و نقصان عارضش شود یک علامت و شرط صحت یقین و علم
 و معرفت اینست که در این دنیا و از دایره باشد لکن زیاده نشود
 باید از مشاغل دنیا محبت و صدق در وجه عالم و ملائمت تاثیر
 متابع و محبت او در وجه تابع و متعلم باشد پس هرگاه که بگوید طایفه
 برای معرفت عالم نیست بلکه تصدیق جمیع مردم این قول هم با قول
 عقیده عرفا مخالف خواهد بود زیرا که گفته ایم عرفا هرگز تصدیق عالم
 نمیدرند معرفت هم نمیزانند باشد و فقره دیگر آنکه هر کس حصول
 معرفت و اطمینان بعد از آنکه قصد خالص شده از برای هر فردی
 از طالبین معرفت بیک وضعی و از یک امر و بیک اندازه است
 و نفوس در سرعت و بطور قبول و تقدم و تاخیر و در روشنائی
 متفاوتند و علمای هم در ظهور و کمون اوصاف علم و کمال و مراتب آن
 و شدت و ضعف تاثیر حالات متفاوتند پس ممکن است طالبین
 عالمی را بکلیت اول شناسد با استماع یک کلام حق یا جواب مسئله
 باشد و یک خلق حسن و صفت نیک و امثال اینها ممکن است

بعد از مدتی معاشرت بشناسد و از جمله علامات و وسائل معرفت
و یقین هم محکم است رؤیائی باشد که دلالت بر حقیقت و علو
مقام عالم باطنیه او داشته باشد پس هرگاه کسی را در خواب
که خواب حجت نیست یا یک صفت نیک یا بعد ضعیف یا خلق حسن
امثال تدویر و یاد آن است ابرار بعضی است زیرا که جمیع این
امور کلیت و عموم معلوم است که ندانند چنانچه خواب که زید بن یزید را
یقین عرو فرمود یا آنکه همان خواب که خود عرو را به یقین
باعث یقین او فرمود اما هرگاه برای یکی باعث یقین شود مخصوص
در حالتی که با کمال خلوص و صدق نیت از خداوند مسئلت کرده
باشد و خواب که دلالت بر تقصیر او و آلودگی و باطنی خالصه
دید باشد یعنی نگران باور کرد و اینکه تقصیر میکنند که بیکدیگر
خواب ببینند که عمر بر حق است یا بر کونند اهر بر مذمت یا طعن
هم خوابهای موافق مذمت خود میشوند یا بدین خود را بطور
خوبی در خواب می بینند پس اگر خواب حجت باشد باید در
طریق خود موعظه و توبه و عتاب بناسند این تقصیر و بیکدیگر در آن

و صدق

و تصدیق علم و خواص بیشتر و موصوف است که بیکدیگر تصدیق
و قبول ایشان از قید اتفاق برخلاف تعلق جوهر و کدورت و کدورت
از قید نیست خروج از دین دادن بحساب اهل عدل است پس از طوع
العالمین ندانند و محاربه انصاران نیز گوار باشد پس هرگاه
باینکه آن کسی که شخص طالب در صدق و تحقیق حال او است
مربط و میداند که اقوال و اعمال و دعوت او موافق شریعت
و زهد و تقوی است شبهه که است در انیت که باطنش مطابق
ظاهر است بانه و بعضی نسبتها که باور دارند که خودشان نیک است
و بعد است از حال او صدق است یا نه است و از خداوند کمال
سنت میکنند که این امر را بر او کشف داده پس
دخل این ندانند که کافر یقین را بطور خوب در خواب
از آنها گذشته است بلکه از حقیقت رؤیا خبر دارند و صفات
از آن صفات و احلام تمیز میدهند و ندانند که در صورت
مفروضه محال است که خواب ببینند که باعث اطمینان او شود
بمگر این امر و مطالب از آیات و معانی بطریق تصریح و

و لطایف برای این معلوم است حدیث تریف فرمود که
رویت و نیز بدین علم منطقه و بر عینکم فی الدفوع علیه خوب
طایفه معرفت عالم است آن مرد در باب بسیار از عادت
اکمال کلام عرفا است که نشان در این و تعلیم ماحضه
بدر کیفیت و فعلیه نفی و تحقیق که از علم و عهد و مجاهده
حاصل میشود و چون آن کیفیت ماحضه شد و غرض از آن
و بامضا و اخبار و از آن امام علیه السلام موافق اخبار خود آن
بزرگواران اشخاص عالم مازون و امور بهدایت و تعلیم است
و عوام محتاجند در کلیه امور و بنییم با و و مزایای امور تعلیم
و تقلید و تعلم و اندک حکامند از او چه بکن باشد چه معذور
پس اگر کسی را رای این نشان و رتبه شد اگر هیچ کس تصدیق
او را نکند از این رتبه نرافد و آن کیفیت که او را باین نشان
بشناسد بر او واجب است اطاعت و عزاز و کرام او
و بر بندگی رفع حاجت از او و مرشح و بر فرض آنکه عالم دیگر
غیر او را شناسد و تقلید کند قلدر ملام و تعلیم او هم بر او واجب است

در این باب

و هرگاه کسی که دارای این نشان نباشد در واقع اگر این نشان را
از عوام تصدیق او را نمایند این تصدیق باعث جواز طاعت
او نیست و ظاهر در باب کیفیت احتیاج عامی عالم نیز اختلافی
ما بین علمای ظاهر با عرفا فی جمله است با بعضی که یک صفت از
مجتهدین عظام با عرفا کرام متحدند در قول و عقیده که ذکر
خواهد شد و یک صفت دیگر مبعزاند عا و باید یک مجتهد را
اختیار کند بجهت تقلید و مسائل شرعیه فیه کلام از قبیل طهارت
و صلوة و صوم و حج و کیفیات آن که ممکن است محمل اختلاف
ما بین علمای مجتهدین باشد که در آن مسائل هر فتوای از او
صادر شود از او اخذ و بان عمل کند و در این از او خواهد و همچنین
در احکامی که بطریق تضاد و حکمت شرعی از او صادر شود
باید مطاع و متبع داند و از اب و شرائطی هم مقرر فرمده اند که
بجامه ذکرش نیست و اما در باب مسائل اصول دین و معارف
و امور اخروی مبعزاند تقلید نیست باید خرد عام تحقیق
کند در حقیقت مجتهد بودن و از جهت آنکه تقلید از او کرد و صحت

و اما در باب خلقت و ادب مجاهدات نفسیه و ریاضات
نیز میفرماید در صدر و کجند و تهذیب و عذر باین بود خوبت
ولی آن هم در حدیث باطله ندهد و شخص محتاج بهت به علم که
بصیرت باین امور داشته باشد اما بهر کسی کافی و اطمینانی
داشته باشد و از او اخذ کند خوبت هر چند مجتهد نباشد
لکن البته شریعی را به معرفت و تعیین آن عالم و بهر حال
قانون و میزان مطلق در این امور معین نکرده اند پس
صورتی که مجتهد بیکه از او تقلید کنند صاحب این صحت است
هم باشد بطوریکه معتقد اطمینان داشته باشد که در این صحت
هم بالذات از آن نیست اگر چه خواهد بود ولی اگر رفع اعتبار
از او شود و احتمال بد هر بایه بیند که از نزد یکی بهتر است
عاجت و حدیث شریف مشهور بسیار در شمار مشهور است
در صورتیکه مخالفت و متفاوتی در میان باشد و بعضی دیگر
از علمای صرف نظر هر یک بنده در باب احوال معارف و عرفانی
عقاید و امور باطنیه معنویه از قبیل آنچه بعضی از آن ذکر شد مثل

لازم

مراتب ایمان و تقوی و طریق مجاهده با نفس و حضور قلب و
خلوص نیت و ظهور و بطون و قوت و ضعف ایمان و ولادت
و معرجه فی الله و بعضی فی الله و موالدات اولیاء الله و معانی
هدایه و ایضا در باب خلقت و صفات خصائص و زوایا
و همچنین در باب جزئیات فروع که در حق اشخاص و در اوقا
و احوال تفاوت می کند که غلبه متعلق با امور معاشیه است
که جهته اخروی و در آن ملحوظ می باشد پس در این امر احتیاط
ممکن است بهر خطایه باعث ثبات و ثواب شود و ممکن است
از جهاتی بسبب ملاکت شخص خاص که بعد از ضمیر ذکر خواهد شد
در تمام این امور می گویند اولاد انسان نباید در فکر و در صدر
تحقیق و تحقیق باشد و باید بکیلیات احکام و مطالب اصول
که شنیده اند اتفاق کند و فکر در جزئیات را بدو راه نهد و اگر
در خاطرش راه یافت از آنکه تحقیق نام و علم حقیقی را حاصل
شود و بر سرش باشد و هرگاه از خاطرش بیرون نرود چاره از این
خصوص غیر از این ندانند که از همان عالم و مجتهد بیکه مسائل فقهیه را از

افضل کند پس اگر آن مجتهد را بگوید بنور رسید که فکر
در این مطالب بکنی تو فراتر از دست تل شک و هوس را در
کن پس است تو را چکار بجز حضور قلب باید دیگر فکرش را نکند
و اگر کسی بگوید گفت باید هر چه باشد بپذیرد قبول کند و در هر
صورت اگر دیگری بپذیرد که این مطالب بهر نحو صحیح و اضحی و
بیانیه و هر قدر مطابق با آیات و اخبار و قواعد کلامیه و وجدانی
خود سالی باشد و علم و طمینان بر این او حاصل نشد نباید گوش
جواب دهد و از او قبول کند و اگر قبول کند بایست بر این
حاصل شود که این همه حکایات است که اموریکه متعلق با قدرت و
بازگشت آن است آن را از تحقیق آن منع میکنند و تخصیص علی
باز که در اخبار امریان شده اند نمی کنند محض همین قبول قول
بایست باعث کفر و ارتداد و استحقاق ایدان و انانیت می شود
و بعد از این گفته از علماء را فقیر حضرت عیسی علیه السلام و آنچه سعی کرده ام
نمی دانستم بفهم و محال است که بفهمد چه است بلکه طلبی آن بر این قول
اگر از روی جد باشد باعث نفوذ می دهند کار باین قول نداریم

و اما محققین از علماء و حکمای از عرفا که می دانند این جام در هر
امریکه متعلق بدین و ایمان و قدرت و معاد است محتاج است
که در آن ایمان بآن باشد و ما مورس از جانب خداوند تعالی و رسول
مستور و ائمه اطهار علیهم السلام با خود علم و طلب به این از عالم که اهل بیت از آن است
باشد و غرض خداوند و ما را هم که کمال علم و معرفت و ایمان نزد خداوند
و متعلم است و محتاج است به علم بر حدیث با حق و خرد عالم و عارف
و در بعضی مقامات و صور معلوم باشد بنا بر این و نفس انسان
می تواند در این باب تکلیف برای غیر خود معین و صدیق و کفایت
عالم را با مدح و ذم عامی متعلم و مفکر را در شایستگی عالم
بکند که خودش از عهد و کمال تکلیف خود برده باشد بطور یقین
قطعی که آنچه بر این آن غیر معصوم ممکن است تصدیق و وصول
بآن از علم و حدیث و نص و بان رسیده باشد که شخصی را که
منع کند از شایستگی هر عالم می تواند او را دلالت کند و با و بفرمان
که این حاجتی که تو عالم داری از آن موضوعی که تو تعیین کرده
روانتر شود و از مزاج فطرت عالم که مزاج شایسته ام روانتر شود و ناگفته

باین درجه از علم نرسیده و نشان هدایت پیدا نکرده حق این را
نداده که نسبت ضلالت و ضلال بدیگری بدیگر آنکه بطور احوال
بگوید هرگز خارج از شریعت مصطفوی و طریقت ائمه انبیاء علیهم السلام
گزاره است و اخصر بگویم هرگاه که از قول و فعلش چنین معلوم شود
که کسی بیکه جهل در طلب تحصیل علم و تصبیح و تکلیف عبادت و معرفت
و محبت عالم ربانی نیستند حریفی با آنها نداشته باشد و از آنها سزا
و صبیح اعتقاد و مریات شهادت و معبودی که از مسکن که
معتقد عالم است و اندر در خیال طاعت او و تکلیف عبودیت حق تعالی
و ولایت و محبت ابراهیم علیهما السلام و صلوات الله علیهما و
کفر کند و بطریق تخریب و شتم و تهدید و انذار حرکت کند و در پیش
همین باشد که چون معتقد بر متفق با عامه خلق نیستند و بیک
امتیاز و جدائی با عامه خلق از آنها ظاهر است پس معلوم است که بخواهند
با شریعت دارند بر ضد عامه آن مطابق شریعت است و چون از
بسیار از این معلوم است معتقد علیا نیستند این وضع و تکلیف طاعت
عوام و عامه است و نشان عالم و ادب خلق و طریقه چهارم عالم است
این

نیت بی گنجی تکفیر و حکم بارتداد نشان عالم است که بگوید و تکلیف
عوام است که قبول کنند و آن است که هر کس منکر اسلام و شریعت
مقدسه حضرت خاتم النبیا صلی الله علیه و آله شود که بطور صریح
بگوید من معتقد باین شریعت نیستم چه از حد حقیقت از انکار شریعت
چنانکه طبعی یا دهری یا ایمن و عاری یا مجوسی یا شاکل آن شود
بگوید هر چه از حق و صبیح به و دل عالم منسوخ شود و کسی پیدا
که طاعت او واجب است اگر چه از مخالفت شریعت مقدسه کند
و تعبیه در حکام آن بدید چنانکه از طاعتی بایست اظهار بیعت کند
بعد از ثبوت بر عالم و محمد صلی الله علیه و آله و حبیبی که تکفیر و
از حوزة اسلام خارج فرماید و اما در جزئیات عبادت و
معارف که اختلاف از آنها در میان هر چه عالم تصور و در اعتقاد
آن محمد و متفق است حق در میان افراد و اخصاص محمدین
یا بنابرین با شیعه نشان بر عالم است که آنچه را محقق نموده
و صبیح دانسته تعلیم تابعین کند و با آنها بجهل نماید بلکه هرگاه خلاف
آن کند و موجب بلکه کثرت خطیئه نماید از این معلوم که لکن حال

تا بعین خود کند که بگاه مسلمانی رای بینید که بخلاف اعتقاد
 منافعش را کشید اما او را بحسب ظاهر خارج از اسلامش ندانید
 و اگر نفس ندرید که عقاید کفر بخلاف حق باشد البته تجسس از عقاید
 او کشید مگر اینکه در عقیده خود نشان شک داشته باشد و باجمه
 احتیاط از بدیهات است که بگاه با این عقیده مفتوح شود که هر
 کس از علماء و عوام هر کس در جزئیات معارف و عقاید و اعمال
 با خود مخالف می بیند او را کافر بداند با هر کس اهل بدیهه که
 مخالف داشته باشد در حد حقیقی و نقیضین را بدو موجب
 مفاسد کلیه می شود و یقیناً انهم مرضی خدا و رسول و ائمه اطهار علیهم
 الصلوٰه و السلام نیست و خود مصححین صلوات الله علیهم در آن حضور
 خود با آنکه صاحب علم لدنی و عالم برین خلق بود از موضع مسلم
 برای صحابه خود تجویز نمی فرمود بلکه موافق با دین که می توانست منع از
 تجسس و نقیضین می فرمود و هم بکر بمقامین حلفه الفط و سجد و بعضی
 تعلیم می فرمودند اصحاب را که در دم در مراتب ایمان و معرفت و فهم
 مطالب تفاوت داشت پس هر کس تصور در معرفت و خطای در عقیده

و عهد بینید او را خطئه و تکفیر کشید و هر کس که بینید اظهار تشیع
 و محبت نماید او را شیعه و اجماع بر ایند بر چند از ائمه شیعه و از علماء
 محبت و آنکه هم در بطور تعلیم میر چینی از او پیدایند و اینجا
 احتیاط موافق عقیده و نقد و وجدان بر بصیرت مایل واضح است که
 در صورتیکه معلوم شود که کس در بعضی از جزئیات عقاید و اعمال خطا
 و باطل و مبدع و عکس در مواضع یا خطا است و در درجاتی که عکس راه
 در بعضی از خطا باعث کفر یا ایضاً می شود نظایر این در بعضی جاها اگر علماء
 کذب یا کفر ظاهر می بیند و در غلبه مواضع صلا در عمل کفر یا ایضاً
 بلکه موجب فساد و هلاکت می شود همچنان قدر در بعضی تصور فهم و خلقت
 معرفت است که در هر یک بیک مقدار است و لازمه اینان نقص
 است بلکه ممکن است باعث نقص در وجه و تصور ایمان هم نباشد بعضی
 ممکن است که خطی که خطا فهمیده می باشد که در بعضی آن از روی
 ندانسته باشد و خطای در فهمش معفو باشد و کس احتیاط خطا
 فهمیده باشد اما در مقام فهم و عبادت و اظهار و محبت کاملتر از
 کسی باشد که در دین فهمیده و شایسته آنکه در خصوص علم امام که حضور

با حصول یکی بگوید فرض معنی علم حضوری را هم فرمایم عقاید است
 که هر چه را امام بخواند بداند و آنگاه در مقام عهد و طاعت و محبت
 بر آنست که از آن باشد که حضور می تواند با بر عکس که بگوید فرض
 از آنجا که علم حضوری را نسبت به امام ناقص بدانم و نسبت بر حق
 نفی را امام خطا می دانم لهذا علم امام را حضور می بدانم و این شخص
 اینهاست در عبارات و ظهورش در عبودیت و محبت است و اظهار کند
 در هر صورت اظهار نماید و حسن علامت شخصی است که نیت و عزمش
 خاص تر و بیشتر و زهد و ورعش زیادتر باشد اگر چه در این عقیده که
 کفایت شهادت کرده باشد و همچنین است بسیار از این جزئیات بخاری
 و یک میزان دیگر در صحت و مرضی حق تعالی بود و در این امر اینست که
 صاحب هر عقیده که در مقام خوف و خشیت و تواضع باشد و خود را
 قاصر و مقصور و عاجز داند و معرفت ناقص را در آک و نقصان
 معرفت خود باشد و بداند که خطاب اجبر و علی از آنست که
 این غیر کامر محاطه بران حاصل کند و با غیر محاطه ترک مجاز و تمام
 باد و بدان کند و از علم او بکند و بر عوام و مهمل رحم نماید این طریقه

اضفی

مرضی و مدوح است نزد خدا تعالی و اولیای او از انبیا شخص
 غرور و خود پسندی داشته باشد که بگوید هر چه فرض می دانم
 صحیح است و هر کس از فرض قبول نکند کافر و مرتد است پس مطابق بیکه
 که باین وضعها رفیق و مخفی است بدست عوام اینهاست و این
 و اینها را جوی کردن در رد و قبول آن کمال جرأت و جهالت
 است و اما در باب تکالیف جزئی که در حق اشخاص و در احوال
 و اوقات تفاوت پیدا می کند نشان نیکه بگوید در یکوفتن
 و حال کماج برای او واجب است و کما مستحب است و کما مکروه
 با عوام مستحب بود و مکروه عارضه خاصیه با سفر و زیارت براس یکی
 مستحب است تفاوت درجات و محکم است براس یکی عوام
 باشد با خصوصیات و ملاقات رعبه در یکقامی اتفاق نمی
 خورد و استیغای دین با فدا ملک از براس یکی در حق یکی و دیگری
 و در مقام مباح مجتهد و در موردی عوام مستحب و همچنین در
 براسی از امور معاشیه از سلوک با زن و فرزند و خویش و کما
 و کتب حق در این دید و باز دید و همچنین در بعض عبارات

مستحبه و سنن و مکروهات و مباهات که از برای کسیکه در محراب
و مسکن است معلوم میشود که بر آن اشکالات پیدا میشود و در تمام
اینها احکام کلیه شرعی از جانب صاحبان شریعت صادر صلوات الله
علیهم معین شده و کن تعیین و اجازات در مواضع و جزییه بسیار
کار صعب است از جهت اینکه نفس اندک میکند و آنچه را حلال
حلال و هر چه را حلال است حرام بنظر شخص جلوه دهد و در اغلب
امور است که بر وجهی بر ساله و کتب معلوم نمیشود و تشابه و
جهالت در آنها بر تصور باعث ملاکت آن است و بعضی
انواع علمای عظام و عرفای کرام میگویند عده حاجت آن
بالم در این دنیا نیست که باید بصیرت و ارسته از برای
نفس و دانا و بینا و نجیبات و مهمکات در حق بر فردر
باشند و اختیار خود را بدست او بدهد و در همه حال اظهار
و باطن از او اختیار نماید و تمام اختیار نفس را بدست او
سپارد تا از وسوسه نفس و شیطان ایمنی شود و فریب
مکروه و حرام ندید از آن خود و اما بعضی از اهل ظاهر

میگویند

میگویند این بخود رسالت کلیه طهارت و صلوة و صوم و
فقو که در رساله جات علیه تعیین شده محتاج بعالم نیست
و در سایر امور که نمونه از آن ذکر شد میگویند اینجا چیزی نیست
و نه حکم و نه کسر و حکم آن محتاج بعالم است بلکه هر گاه کسی
میگوید در اینها احکام در حق اشخاص و در اوقات و احوال تقاضا
میکند باین قول که بدعت و تشریح میدهند پس اینهم یک
موضع اختلاف میان عرفا و اهل ظاهر صرف است و اما در
باب کیفیت طاعت و اسلالت عامر عالم را عرفا مافوق باب
و اخبار میگویند علاوه بر آنکه عامی و متعلم باید در احکام شرعی
و اخلاق و ادب متابعت کند قول عالم را شرط تا از دست فاشه
از آن است که بگویند نسبت و محبت و استناد و تعلق خاص
با و داشته باشد که نسبت و تقلید و انقیاد او را منظور در او
و توجه و محبت او را در باره خود مؤثر دانند و در طلب از او
هر چه باشد و جوهر مؤمن عالم کامل اهل اله و الهوت و سبیل
با و اسباب تربیت و تمکید نفس معین در مجاهد با او

و لطافت و مناجت و هلاکت باین وضع نباشد تقلید
 بر آن صادق نردند و بر آن بر ارج طلب بسیار است از باب
 مذکور ذامع اصدافین و او بخوالیه الوسیله و ابان بسیار
 دیگر که بطور ایشان ولادت داده و جبارند مدینه در کتب
 حضرت داده مقرر بد لا تجدین و بدینک عالمی مغفرت
 بالذنبان همواره قطاع طریق جبار الیریدین و مدینه دیگر
 از ارج العالم بمنا لدیاه فانهوه علم و حکم فان کلمت شیه
 یحیط بامب و مدینه شریف منید که امیر روزه الی غیره
 مدینه شریف و است بطریق اسما و جمدینک بطریق الدین
 فاطمہ زلفک دلبه و جادین که امر بحالت باطن و محبت
 علما و مدح از نظر کردن بصورت علما و تعظیم ایشان فرمودند
 بعضی بنظر بعضی مفهوم و بعضی باشارت و لطافت دلالت
 داده بکده عشق و نور و وجدان شایسته بر اینکه در کتب
 هر علم و خلق و صفی صی در ضایع ظاهر بر هرگاه که در حق
 اسناد و مقدمات خود خرس و اعجاز و خصوصیتی داشته باشد

انوار

نهضت و بهر کتب علم و هنر کند از اینکه خود سر و خود پسند
 و موطن در حق علما و استبداد داشته باشد و همیشه در خیال
 رد و بحث باشد و یک عالم بخصوص که پیشوا خود قرار ندهد
 و قلاد این مطلب بدیهه است که وجای نگار برای مدینه نیست
 هرگاه که عالم را بطوری شناسد که در علم و عرفان و زهد و تقوی
 و اخلاق و اوصاف و کفایت و فشار سخن ناس و مشایخ
 است و باین همه محبت و خلوص و داشته باشد و در هر
 قدر و صفی ناس را و منظور داشته باشد ضرری نداشته
 و باعث ارتداد و هلاکت او نشود و در اینست که هم بعضی از
 این طایفه صرف مخالفت دارند و میگویند عالم و مجتهد نشان
 زیاده بر آن نداده که عامی مقلد احکام شرعیه فرموده را با از او پرسد
 به مسئله باب و اطمینان از رساله او به بیند و بآن عمل کند و در
 پرسنده اگر نخواهد مخالفت کند که رأس مجتهد دیگر بخلاف او باشد
 جایز است در مسئله تقلید از مجتهد مخالفت کند و شناسایی و نسبت
 بیان مقلد و مقلد عنه لازم نیست باشد و نشان باطنی زیاده
 بر مجتهد بودن نباید بر آن مجتهد قائم باشد بلکه هرگاه مقلد احتمال

بدید که مجتهد که از او تقلید میکند در واقع مخطئ و اکت باشد
مصدق حدیثی باشد که فرموده اند سخت ترین مردم از سخت
صبر و نجات در روز قیامت عالم است که مردم بکاملت
او بهیئت روز و نحو و غیره بهیئت معصیت و عدلش در روز
باشد ضرر از برای تقلیدش نداده و همچنان اعتقاد عام مخلصان
است که مجتهد بخیر از بقیه است از روی کتب اقدام و
قوة استنباط از او دانش انداده و صریح مگویند تکلیف ما
است که خدمت خود را از یک مجتهد بگیریم و اگر او خطا فیه
باشد باطل که مکتب از روی او باشد گناه ما هم مگردان است
و اما عام قرا را اعتقاد است که مابین داریم که مراد و عالم ما
قوش از روی برای نفس و غرض دنیوی به نفس دین نیست و
در تعلیم و هدایت جز رضای حق تعالی و امر معصومین علیهم السلام
منظور نداده پس اگر چه او را معصوم و صاحب ان امامت
و اهدوی و نزول ملک نمیدانیم لکن بر فرض که در یک امری
که از روی هادیه و قواعد مقرر از جانب معصوم با مکنند
در واقع نفس الامر خطا و اشتباه باشد موافق قرائن معصومین

خطای

خطای چون در راه صوابت معصومیت و خطای جامع در آن
برسطه او و بجهت طاعت او کشیده میشود بلکه معصومیت
او شک بدل الله بهائهم حسنات و بجهت هم الله حسنات
علو اسباب در عین هم مطاع و هم مطیع و عده اختلاف مابین
و اهل ظاهر در اینست و فروعات است که فخر اهل صحت
و بهیئت خود را نسبت بعالم مراد و توجه در عا و او را در حق
خود مترثر معنوی میدانند و اگر چه این عقیده موافق آیات
و اخبار مذکور است و احدی را کج جمال انکار این نیست لکن
محبت و تخلص جوهر لطیف است و در هر کس بقدری از آن
است و اظهارش با یک بهائی مکنند و آنکه که از این بی گناه
است ممکن نیست غیر درستی از حال آنکه داران این توبه میکنند
لهذا اب میگویند که شما صیحه اهل محبت و صفایند از ظلمات
محبت خود را بجای رانی اراکینند با در مقام عهد و استنار
و تعلق و طاعت محبوب خود و وضع حرکت میکنند که در نظر
انها نیک از اهل محبت بهیئت محبوب و مطاع ندارند و جز خود
اهدایان آنکه باید حیرت ندارند غلو میناید و کلمات اهل محبت را

و مفاد

حدیث و مقصود ایشان می کنند و چنان می دارند که خودشان
 هم محبت و ارادت نسبت به عالم و مجتهد خود دارند و عاقلند که
 آن محبت بر هر طریقی که عالم را آلت و وسیله نفع خود
 میدانند و این محبت را جمع بخود نیست نه عالم پس در حقیقت
 معنای محبت که مقصود این است در آن نمی کنند که محبت را
 محبوب خود را بر خود ترجیح دهد و به حفظ و اگر اغراض
 نفسانی هم در میان باشد که آنچه را هم که نشنیده و ندیده
 و ندانسته اند از ایشان با آنها نسبت دهند که غرض باری در آنست
 که علاج نداده و مخالف است که هرگز بموافقت نخواهد انجامید
 لکن اگرگاه فرض نباشد مخالفی نیست که مجوز تغییر داند باشد
 نهایتی نیست که اگر خلاف در موضع باشد شکی ندارد بود
 که یکی که را مجتهد علم بلد و یکی دیگران کسی را مجتهد هم ندانند
 و اگر از براسطه غلو و افراط در عقیده و محبت باشد از قبیل
 این خواهد بود که بسیاری از عوام عقیدین بر مجتهدین ب قول
 و حکم و فتوای او را عین حکم و واقعی می دانند بلکه بعضی عوام در
 حق بعضی معقدند که بر مطلبی از جمله از حضرت محمد صلی الله علیه و آله

اخذ می کنند یا نزد جواب خطب از امام باور میرسد و هرگاه که
 بایشان بگوید چنین نیست و مجتهدین باب علم را می رسد و می دانند
 و راضی نیست با اینکه عقاید را ابد قبول نمی کنند مع ذلك
 آنها را تکفیر نمی کنند کماله نفس علی یحیی انظر انما استند که عقیده
 ایشان کلمه در باب مقامات انسانی وضع دیگر است یا بعضی که
 عقیده شان در حق حضرت خاتم انبیاء است که شان او همان
 که حکام از جانب خداوند اخذ نموده و امت رسانید و در حق امیر
 صلوات الله و سلمه علیهم اجمعین عقیده شان نیست که اوصیای
 آنحضرت بعد از ایشان می باشد که علم از تمام امت بعد از
 با حکام شرعی و هر سندی که از ایشان میرسد صحیح و موافق حکم
 رسول خدا ص است و از مخالفین این بزرگواران باطل و از روی
 جهالت بعد و در حق حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرض می کنند که
 همین است که هر وقت ظاهر و قائم با هر حق تعالی کردند افعال و
 آثاریکه از اخبار رسیده از آن بزرگوار بر روز خواهد یافت و
 زمان غیبت فیض حق و تقدس آن خلق میرسد اما معلوم نیست

بچگونه گفت بجز آنکه شالی از جانب ائمه علیهم السلام رویت شده
 که وصول فیضشان منتهی و دین خورشید است بر خلق در روز
 ابراز پشت ابر و عقیده شان در حق علم است که و اعتقادشان
 عینت نیست که مسائل شرعی و غیره را بطریق طنون معتبر استنباط
 میکنند و معمول به خوردشان و دیگران را در مسائل اصول
 هر یک از ایشان هر طور تحقیق کند هرگاه مطالب کلیه اصول دین باشد
 که همه متحد باید باشد که هر کدام مختلف کنند صادق باشد که
 اصول دین است که همه یکسان باید در اعتقاید تابع باشد اما به طور نقد
 و اما در سائل که ممکن است بر عالمی بطور سبب فهمد و بر خلاف یکدیگر
 عقیده شوند بجهت آنکه اشکالات پیدا شود که بعضی از آن در ضمن
 این قریه ذکر شود و جماله خطا فقه از علماء مکتوبند هیچ علمشان این
 را ندانند که در عقاید اصولی که باید موافقت با او کنند و در هر صورت
 مکتوبند بچگونگی از انبیاء و اوصیاء و علی نبی است آنکه احکام از راه تعظیم
 عبادت کنند تا اثری برای کسی در راه نیست ندارند و هرگاه از محبت
 و معرفت ائمه علیهم السلام و دوی ائمه با محبت و خدمت معلوم

ند

این روایات علمیه و تحقیق اخباری که از شفاعت ایشان
 مؤمنین و عاصیان از دست راسته امر است متعلق با عزت و کبر
 با افعال و توبه ندانند و با جمله در باب علم و حدیث عالم و حدیث اثر
 و وجود عامی و متعلم ندانند که امر متعلق است با کمال و شأن او چه
 بطور ملائمت و نصیحت و چه بطور تنویر و تهنید هر حکومت و
 خدمت و محالست عامی عالم به غیر و تا خبری ندانند که شنیدن
 اقوال او از آنکه بگذری آنکسان محبت و خدمت ثواب و اجر
 و او و فوق میان قول امام علیه السلام و قول محمد را در این
 میدانند که کلام امام و در هر امری چه در اصول و چه در فروع
 از روی علم و یقین و کشف و الهام الهی است و اگر کلام این
 در باب اصول دین و معارف و امور اخروی و غیبیه باشد و بهیچ
 قبول آن تعبد و معنی تعبد را این میدانند که اگر عقیده قبول کنند و سر
 از آن نهند هر چه بهیچ قبول کنند و طلب ایشان قهر و سوال از
 سر مطالب نباید کند و اگر کلام آن بزرگواران در باب فروع باشد
 بقیع قطع خاصه نیست که عین حکم است و هر کلام و رانی محاف

ان بنده باید انشا بآن کند مطلقا از کس باشد و در ستمه باشد
 بخل و قول بجهت آن که اگر کسی از او ستمه باشد شک و اجمال خطا باشد
 بشود و ضرر ندارد بلکه ممکن است در بعضی موارد رجوع از قول و تقلید
 بقول بجهت دیگر و با جمله علم امام سالکی و بدون واسطه تعلم از غیر است
 و علم بجهت دیگر و با جمله علم از غیر یا از کتب و در غلبه موافقین است و
 باین تقریبات طریقه تعلیم و تعلم و کیفیت فایده بردن و تشدید را
 منحصرا محقق سند و از حق حکم از طرف معام و یا گرفتن از جانب معلم
 میدانند در جمیع مراتب دیگر بلکه نفس انقیاد و طاعت و تسلیم امر
 بودن و محبت تا غیر از در وجه عالم و طبع و ستمه باشد و موجب
 بلکه جائز باشد منظور در حقانیت جهت انقیاد و تقلید از برای غایب انکار
 دارند و بدقت بشمارند و این طایفه از علما با زیر صنفند
 صنف اول انکارشان باین جهت و باین وضع است که میگویند ما
 زاید بر آنیکه گفته شد از برای عالم شایان و از وجود و طاعتش
 تا نبی از صمدیم و از اولاد و عبادی که عرفا میگویند بقیه معصومین
 ایشان برای ما حاصل نیست و علاوه بر آن موضوعی که دارای مقام

باشد

باشد رافق نداریم و چون از آن خجسته و باب علم ستمه است
 متباین از وجوب تقلید و طاعت عالم انقدر است که گفته شد
 لکن هرگاه که در حق یکی اعتقاد در حقین باشد که نفس معارفت
 و محاسن و محبت و خدمت با او مؤثر در وجود خود را با سایر
 تابعین و مجتهدین او است و مؤثر حالت خوش و احوال است
 و صفای نفس و طهارت و خلایق از غرض و حسب و با و حرم
 مشتهیات نفسانیه بشود که بواسطه این تاثرات بر علم و دانش
 افرقه بشود و هر گاه علم و عباد و بشیر بشود و هر گاه انچه میداند
 میکند قوام و مغز پیدا کند و خلوص پیشین بشود و صاحب
 این عقاید را اخطئه و تکفیر میکنند و میفرمایند چه ضرر را که یکی
 در حق یک مؤمن عالم محبت و عقیده زاری داشته باشد و از صفات
 و طاعت او کفایت دارد که کند که دیگران کرده اند مگر در صورتیکه
 این عقیده خود را بر همه کس حکم کند یعنی با عالم یا تابع عالم بگوید
 همه افراد مکلفین و حسب است که این عقاید و محبت او را باران
 با مطاع و در ستمه باشند و هر کس ندانسته باشد که کافران

که این قول باطل بلکه در بعضی صور موجب کفر و ارتداد می شود
از بعضی شیخیه نقل شده که مخالفین طریقه خود را کافر و عریان و شران
و افسوس که مباح می دانند و می گویند مثلاً پدر یا برادر من شیخ
و وارث او منکر است داشت از او نیاید که اگر این قول در حق کسی
صدق باشد بدعت صریح و مخالف ضرورت مذاهب امامیه بلکه
موجب ارتداد خواهد بود علی الظاهر و همچنین این صنف از علماء
شان را که می گویند در هیچ عالم نیست در هیچ موردی تورات
نسبت نمیدهند و در مقام هدایت از جهت عرض و برای نفس خود را
دارای آن شان نمی شمارند و مثلاً در فرائض معارف اصول
که مذهب خلافت بیان علماء امامیه بر مردم میکنند که آنچه
مذمت میدهد امام باید بپذیرد قبول کند و حکم بر او اطلاق می کنند
و کسی که بگوید اینها و غیرشان را نمی پذیرد بلکه اجمالا شنیدند یا دانستند
که یک مخالف با خودشان را او تکفیر و نقطه نمیکند مخصوصاً که
از مذمت خود یاد نمی کنند و عمده آن منافقین قرون است
در مقام حکم حکم علم و در مقام ظن معتبر نگنظرن و در محمولات
بگنظرن

بتکلیف شخص باید عمل می نمایند و این صنف از علماء نیز با عرفاء
خدا تر ندارند بلکه عرفای از الزام بر مشایخند نهایتاً
می گویند اگر قناعت کلیه یا غیرتیه کند و بوجه طاعت بعضی
کسانی شود که در ایاد و طلب معرفت و تحصیل مقام بالذکر
این هستند آن بعضی باعث ملامت است و صنف چهارم آن
کسانی هستند که داعی بر آشکار شدن غرض و هوای نفسان است
با اینصورت که طالب رباط و عزت و شمت و عزت و ثانی که
از علم و معرفت حاصل میشود میترسند و غیرت اندک یا
و زحمت تحصیل مقام بلند علم صبیح ابائی را میکنند ندارند و هم تعلیم
و طاعت و عبودیت آن بکسی نیست که منطبق با حق بتمام طاعت
واقع و ازین و اجازة از صاحبان اجازة صحیه باشند پس لهذا
بکیفایم پسرا که تحصیل این برای خودشان آسان باشد معین
میکنند و کافی میدهند از برای رباط و مطاعیت شدنی بعضی
از علماء ای رات چند کتابی فارسی را عمل که محض حکایات و نقل
اقوال و قصص باشد جمع نموده و هر چه در آنها نوشته خبر و باقی

برای علوم صرف میزنند و چون وحی منزل صاحب میکنند و بجهت
رواج بازار خود را بدین ترتیب از علم را بجان نفی میکنند و مدعی از
و معتقد بازاری در حق دیگر نیست کفر مبدعند و چون غرض نفسانی
و اعی بر این جهت انفراد از علم که دارند فاسد و مبدل و جبر است
بعلم بیسوط اعلم از آنکه طغیانی باشد که عفت آن از روی غرض نیست
با بنایند و گمان کنند که عدالت آن با اولیای الهیه است و طاعت
آنکه برای غرض و اعی بر بعضی و اذیت رساندند بسیار است
از جمله علل و اضمحلت است که نشان و مقامی که از حکمیه علی نفی میکنند
و معتقد بعضی باز از حق همه کس میزدانند در مقام در حق خود
اثبات میکنند و عقاید بیک در حق امام میگویند نباید داشت میگویند
در حق او داشته باشد و در مقام علم و قول میگویند ما امور نظامی
و از باطن نه اطلاع داریم و نه ما امر به تمسک و حکم بران و همچنین میگویند
عدالت بحسن ظاهر است و با اینکه خلاف شرع و کبیره از کس در دست
باشد اما در مقام عهد و غرض کبر که بجز نیک از او بدو نشاید بگویند
در باطن عقیده در دل با علی در خلوت و آنکه که صحیح نیست و بکنایه

در این

و این صفت از علی با عرافان حدیث واقعی دارند تفاوت در جرات غیر
و عرافان با این عدالت و کینه نیست مخصوص نزد کان و ساکنین
از این لکن حالت کینه و رسی و صد وجهات است از خوب
نزدانند مخصوص اینها که غرض و کینه شان بخان غالب بر نفوس
و خوف نیست که از هیچ باطل باکی ندارند صفت آنکه میگویند نه
زردن بقدر اثبات با هر دعا و ذکر و ورد و آیه قرآن هر وضع که
باشد که تعلیم و تلقین و اجازة هر ذکر باشد حرام و بدعت است
و امثال اینکلمات که کاشف از شدت عدالت و برائی این
آن ندارند خلاصه است که این صفات و حالات و اقوال بر خود
از هر کس میزدانند عراف بر طبق فرائض است و هر سلام از امام
میگویند خوب نیست خواه است و تقیه باشد خواه عارف و فقیه و کلام
اینکلام مذمت از این علم بازم از جهل است به علم است لکن در نظر
بخیال آن با ارباب غرض مذمت علم منبها به و مخالفت با علی کائنات
و ایضا یک مطلب دیگر در باب کیفیت اطاعت ازین که عرفا میگویند
عام جامه در باب جمیع مطالب اصول و عقاید و مطلق و عمال

فرجه و معادیه و معاشیه محتاج است به عالم بصیر کامل و باید جمیع جزئیات
 از او بخشد و گفتن کیفیت اخذ در کلیات مسأله فرج بهمان
 طور است که این ظاهر هر چه به تفقد بعضی باشد یا بطریق نزال و
 شنیدن جواب و استغناء از قول در آن مجتهد باشد یا بواسطه
 باب و واسطه معتبره یا بکار خطه و مطالعه رساله و استغناء و اما در باب
 مسأله اصول و در هر سلسله و شکل از آن باید نزال کند و متابعت
 قول عالم را بکند اما نه بطور تقلید که در اصول صحیح نیست بلکه آن
 عزرا که چنان بعضی و طبیبان بصحت عقاید و کمال علم و بصیرت
 عالم خود داشته باشد که تحقیق و بعضی از این خود را بالدر از
 امر حق نزال و برای خودش تصور نکند و چنان دانند که در هر امری
 هرگاه بطریق و قواعد فارغ و مشکلی و احتمال فکر و نظر خود بر قدر
 تحقیق کند و مطلبی را که کند و ترجیح دهد طبیبان بکار و عقاید
 بدرجه خواهد رسید که از انعام چیزی نبیند و هرگاه عالم چیزی بخلاف
 مفهوم او را بکار شمارش بفهمد و او را که خود نیست خواهد شد و
 بعضی قطع داشته باشد که اگر علم و معرفت و بعضی فوق آنچه

السلام

اشباع کلام عالم برای او حاصل شد باید تحصیل کند باز هم متوسط تعلیم
 و تربیت و هدایت او باید باشد و معانی بعد از آنکه معروف است
 که هرگز نباید این مطلب را باید بعد از قبول که این مرادند که کلام من
 عقیده که معلوم شود که از جانب حق تعالی است لازمه تصور و بعضی
 نبیند و خداوند که کلام خداوند را حق بداند اگر چه عقاید خود را از این
 حقیقت و مراد از آنکه و در اینجا باز اختلاف و مخالفت پیدا کند
 که این ظاهر بعضی در مقام عقاید معتبره و امور غیبیه مطلبی میگویند و
 هرگاه که در صدر تحقیق این اید تغییر میفرماید که تو باید بعد از قبول
 کنی و چون حالت تعلیم و تربیت در اینها نیست که حرات نمیکند
 بگوید و سزاوارست که از بعد از فهم اگر مقصود از این باشد
 این مطلب بفار آید و آن با فایده معصوم است لهذا باید بعد از قبول
 کنی البته من هم شک ندارم که اگر کلام خدا و رسول و امام است باید
 قبول کرد اما از کجا بفهمیم که اینک شمارگر شد کلام خدا و معصوم با
 خردمند عالم دیگر که شمارش را با بالدر از این تعبیر است این را به خاطر
 تعبیر میگردانند یکدیگر نیستند و محققان فحاشا

معصومین علیهم السلام است بنظیر بطور دیگر مگر بنسبت
بمعصومین میزند پس میگوید قول شما قول معصوم و کلام الله
بدانم تا بعد از قبول کنم و اگر معصومین است که محض انکه میگویند
تعبیر قبول کن و کلام را کلام خدا و طاعت و بندگی را طاعت
بندگی خدا بدان منجسین یقین در حق شما ندارم و اگر قصد شما
طاعت من طاعت نام علم است یعنی مگر بنسبت مخالفت با نام
علم مخالفت با معصوم است و متابعت قول که اتفاق جمیع
علم است متابعت معصوم است و تعبد صحیح بران صادق خواهد
بود پس من معصوم نیگویم طالب غالب اتفاق نام علم است و هم
در کتاب این بطور مختلف نوشته شده و هم در مقام حکم
ما بین معاصرین و حاضرین در کجاست متصد هر یک بدیگر
میگویند انکه نمیگویند کفر است و حال آنکه همه باید و اجتهاد دارند
یا در طریقه اجتهاد واقعند پس میگویند معصومین که قول شما را نشنید
معصوم است غرض اینست که اشکال در اینجا پیدا می شود
که هر یک از مدعیان علم یعنی ارجحیت که مردم را مجبور بر طاعت

خود میخوانند مگر بنسبت قول من قول امام علیه السلام است و حال
آنکه خود معتقدند که باب علم قطع شده است و اخبار مفید
علم نیست و در عقاید اصولیه هر یک از افراد مسلمین و مخلصین
ماوراء قفقاز و قول مجتهد را عین حکم را نباید بدانند پس اینجا
اسباب حیرت و سرگردانی بر این خاص و عام پیدا می شود و هر یک
مستور بر تکفیر و خطئه علماء و عوام و حقیر فقیر را چنین بخاطر میبرد
یعنی در همین وقت که غریب یا مجتهد را بنسبت نیکو بخاطر میبرد
که انکه فلا نطلب را باید بعد از قبول کرد تکلیف و بنسبت
بلکه معاصر تعبد نیست که آن طالب ایمان باید صفت خود را
و خود را آن که از صفت جنبه نفسانی و شیطنت و جهل است
از خود سلب کند و حالت عبودیت و انقیاد که نتیجه جنبه
عقلانی و علم و ایمان است در او حاصل شود تا یقین قطع بر این
خود شرح حاصل شود که اما انبیاء و اوصیاء بعد از ظهور صلوات
و سلامه علیهم اجمعین آنچه از باب امور معنویه و غیبیه و مطالب
افزویه و عقاید اصولیه میفرمایند و فرموده اند در کلی و جزئی تا ما را

روی کف و شهر و معاینه بصیرت الهیه به معنی ندانند
حسرها غایت فرجه و رای حواس بشریه که مبداء معاد و
قیامت و بهشت و جهنم و صراط و میزان و برزخ و قیوم
ملکوت و جن و ارواح و تمام عوالم ملکوت و مافوق زمان و مکان
و حقایق اشیا را با آن حشمت می بینند و از دید خود خبر دارند
بلکه آنچه خبر داده اند نازل در فقیه و عکس است از عوالم غیب و
مشهودات خودشان که در خود ادراک می یابند و محال است
که حواس و عقول هیچ عاقل و ادراک هیچ دراک حقایق معدلات
و مشهودات آنها برسد پس گاه آن چندین یقین و معرفتی
در حق نبی و امام داشته باشند و فرقی از ایشان با و برسد
که بدانند از ایشان که عقد خود را در ادراک از آنکه می رانند
که نباید بکنند چرا که و رای ادراک او است و اگر عفتش انکار کند
و شک در آن عارض شود باید که تا ملی تلفت میشود که عقل
که شک در فرقی است معصوم کند عقد نیست بلکه هر دو صریح و
شیطانت پس بعد از التفات بر درین عقد می بینند و خاک بر

فیلا

خیالات خود می بینند و تسلیم فرایش معصوم می شود و محتاج بان
نیست که با و بگویند باید عقد قبول کنی و هرگاه انکار و شبهه
بندی رسد که العباد از این شک در حقیقت فرایش ایشان کنند این
ناز از شک در مقام امامت و ولایت یانوت ایشان خواهد بود
پس تا هم اینکه هر کس که عقد باید قبول کنی بجهت و غیر عقول
و اما در باب فرایش علمای اعلام معضای عقد نیست که شخص علمای
متعلم باید یقین و اقله عقاید و اثنی در حق عالم خصوصی با علمای
عینی داشته باشند که یقین بدانند که آنچه در خصوص امور معنویه
و اخرویه و معارف اصولیه و احکام شرعیه منفی ندانند یا علم
معصوم است که متداین خواهد بود که از معصوم بشنود یا هرگاه
کسب و جهتها در حق عالم هم است یقین داشته باشند که ما خود
از آیات قرآنیه یا اخبار معصومیه است و عقاید و اثنی نیز در حق
او داشته باشند که فهم او در استفاده مقاصد معصومین علیهم السلام
از خود بیشتر علم متعلم و سایر مدعیان علم و معرفت زیاده است
و بر آن یقین تکلیف خود را در متابعت و موافقت با اعالم

و اندر تمام امور پس در صورت هر چه از او شنود که با عقده خورش
 او را کشد که کند یا بر خلاف آن چیزی بخاطرش رسد مشورت
 سابقه کند به خیال و فهم خود و صدق عقد و بصیرت عالم را
 میکند پس هرگاه که جهل معرفت و جهل در عالمند آفته باشد
 و احتمال خطا در فهم و تحقیق او بدید و اگر قورش است محبوب
 و در بعضی نکند که نسبتش صحیح است بخصوص هرگاه بی عین عالم دیگر
 بر خلاف قول او چیزی میگوید و او هم نسبت بمصون مردم
 انجا قبول و تصدیق بعد معقول نیست و تکلیف کردن بان
 باطل است باینکه هرگاه عالم کسی تکلیف کند که هر چه میگوید
 اگر چه حجت او را که حقیقت از این و بقیه ندانسته باشد که
 از جانب خدا و رسول و ائمه ظاهر علیهم السلام است چون
 فرمود که حج و عباد قبول کن معارف حکم است که مرا عبود
 خود قرار بد و اما در مسائل فرعی که از برای عام تقلید مجتهد
 جایز است باینکه میدانند که فتوی مجتهد از روی ظن است و مخالف
 هم راه نمیشد و خداوند در این خاص و در این خاص و این خاص

در این

و این عقده نیست که بعضی از اهل ظاهر که اهل ظاهرشان هم نمیتوانند
 بلکه از اهل عرض و جهالت میگویند که جهل طاعت و ناسر و محبت
 عالم را منظور داشتن و توجه و محبت و دعای عالم را در بارگاه
 مؤثر است و در طلب از دایر تعلق و ششانه و تحصیل شایسته
 او بفرج و رضای خاطر او را در هر کاری ثواب است و ضریح
 باور اهل کسب و از عبادات شمران اینها همه حرام و بدعت و عبادت
 خروج از دین است پس عارفان را بقت نعمه الله علیه بالرب
 اشخاص ضعیف دارند و آنها را و خدا اهل علم نموند بلکه بعضی
 اهل علم و است ترین جهل میدانند و یکی از مراد عده که عارفان
 بعضی علماء مخالف میباشند و بواسطه آنکه کلمات از احادیث
 بر خلاف مفاسدشان میگویند پس موهبات گفته
 و موهب بدعت و گفته شده همین موهب است که عارفان گویند
 عالم که صاحب قوه قدسیه شد و نفسش از هوا و صانع بر نیاید
 مرده و بروج نفوس و ایمان زنده شد و بعبادت حق تعالی
 از هر شیطان خلاص یافت و مقام عبودیت کامل را در یافت
 و امیر نفس خرد شد و بمضمون الله عبادت منزه المخلصین

در این باب

دست تصرف و غرض سلطان از ملک وجودش گناه گشت
تا اثرش و قوه و کیفیت نظیر آفرین در وجودش حاصل میشود
که محبت و طاعتش قوام بخش و جرات ناقصه و معین در
مجاهد و بانفس و سلوک در راه بندگی حق تعالی همیشه بلکه محبت
و صداقت تابعین و مجبین او خالی از اثر نیست و به مطلب
هم بقدر از ایات و اخبار استقوا و میوه که جای کار و تامل است
و هم از برای پیش محسوس و شهود است و مثلاً شخص می بیند
که یک صفت مذمومه یا فخر فحش و عیبی را که سالها میجویند
که از خود رسد و ترک کند و برای نفس مانع بعد یا صفت و فعل
مذمومی که بقدر نفس طایفه و جریب بر آن بصره که منفعت فحش آن
غریبه و سبب تزلزل شیطان نیست مرکب است و هرگز از عالم
و عالم او راضع میگردد و را و اثر فزونی در بعضی تعجب انعام با وجود
یکدفعه نه با اظهار کراهت او بکل از آن منفرد و بهولت تارک
آن میشود یا با کسر دشمنی و معارضه راند هر کس بهر زانی و بهر
درید و بر زانی با و مرکب در دست از معارضه و محاصره با او برادر
فانده میکند و خود و خصم خود را بر همت مراند و اگر چه فائده که

مقصودش

مقصودش است بعد نیاید و امید فتح نباشد و بعضی آنکه عالم
بر او نش میگوید و ترک محاصره کن بلکه نیکو کار بدی و کن با سانی
قبول میکند اگر چه قدرت بر تصرف و امید غلبه داشته باشد
و از دل خود می بیند که این قبول امر و مخالفت بانفس از تاثیر
کلام و امر انعام است و اینست مقصود و سر آنکه بعضی ارضیه و
او را در و از کار سلام گویند با اجازه شخص مؤمن امر ارضیه صاحب
نفس باشد بهر و تا اثرش نیک و تر است و فقر بعضی ارضیه و اینست
قرآنی و از کار از اسماء حسنات الهی از عالم را خود را فدا میکند
و اجازه میگیرند که در مواقع عین بعد مخصوص محمول دارند
و بعضی که بخیل و بخیل را بحدیست می شمارند و حال آنکه اینست
بودنش در صورتی که معلوم میگرد که شکل عداوت این ایه بعد از
نار از و اجابت شریعه است و شایع تقدیرش امری که چنانکه
مازیومیه و حب است عداوت این اکر هم مثلاً بقدر عداوت
بعد از نار و حب است و کسی دید این حکم را نراند و میباید آنم
با بگوید و العجز یا نه شایع این حکم را نکرده اما میگوید که چنانچه

نماز واجب مردانی است که در این راه با هر فریضه واجب بدانند ^{باید}
 این کار را و در این وضع معین واجب است و با آن
 شایسته است رسیدن و با هر یک دیگر فریضه یا فریضه دوم شریعت
 یا استجاب است که در حال آنکه در اعمال و در صورتی که در طاعت
 ابدان بجا است این عزائم است و اجاب و شریعت در کار نیست
 علی محمد و متفق است که یکی یا یک دعا و او را می رسد
 که بادن و جایز میگرد و میگرد با هر طریقه فایده بر آن از آن یا از
 جهت چهار و مجتهد که بعضی آن را بسیار مرغوب بان باشد
 بلکه شایسته است که عارسانه باشد اینها مشایخ از بعضی واجبات
 بیشتر باشد ولی اینهم دلیلی بر بدعت ندارد و باعث کفر نمیشود
 اغلب عوام بلکه بسیار که خود را از خواص می شمارند یک دعا
 یا علی که یا با خدا خور یا با خدا از دیگری اختیار نموده اند و صدق
 یا خود را از او منظور دارند از نماز بومیه موافقت و در وقت بیشتر
 دارند مثل آنکه در همه عاقلان است و آنرا بخورند یا با هر سه یا هر دو
 یا با هر یک از اینها یا با هر یک از اینها را چندین جمع بر وند

یا فلان

یا فلان دعا و تعویذ را بجهت فرزند پیدا شدن یا ماندن فرزند
 یا همراه پدرند بوضع مخصوص اگر چه آن تعویذ را بهر دریا یا راه
 باشد همان در این امور وقت می کنند که با در ضمنش عذر
 شریعتی است بعد باید بلکه بیشتر و فایده فایده از آن معلوم
 میشود و مع ذلک احد از علما که در این طریقه این امور تکفیر
 نمی کنند و فاعلین و عاملین با آنرا اهریعت نیستند مگر در
 هر روز یکبار غرض از آنست و بمقدار یک شش صاحب کفر و غرض است
 که کسر اهریعت و صاحب فقه فدیسه و صاحب نفس و اهریعت
 و میرفت حرمت طاعت و محالست و خدمت با او و وسیله
 ضرر و اسباب فیض و معین در کار عبودیت و عبادت و کعب
 اخلاق حمیده برای خود قرار دادن را هیچ عالم کفر و بدعت نمی شمارد
 مگر آنکه هر وقت با غرض در میان آمد این عمل را بطور در نظر
 بنده عیون میدهند و نه مت اما جز این نمی کنند مثل آنکه همیشه
 و در وقت خود را امام یا خدا می دانند یا با هر یک از اینها را
 مخالف شریعت است و مثال آن و بعضی هم در مورد دیگر در وقت

این آنها واضح شد و نفس ایشان طغیان کرده ناچار شدند میگویند
 اگر این غیر در کار نباشد چنان ارادت و فرط محبت به عالم و محبت
 او را وسیله نجات دانستن بدعت و باعث خروج از دین است
 ولی اینکلمات شان عالم و مجتهد و فقیه و افاضی نیست اگر بر فرض
 تشبیه به عالم بگویند و عقیده اش همین باشد که وجود عالم و
 حدیث انبیاء و طاعتش هیچ مؤثر نیست بلکه منظور داشتن آن عالم
 و بدعت است عرفا ضدیت با چنین کسی خواهند داشت و او را اندک
 فراتر از الهیه و جاهل کلیات معصومیه و بعضی از علم خواهند
 شمرده عالم و اما در حق آنکه عالم طالب علم و مفید عالم درجه اول
 باید تقلید و طاعت و از دست راست از عالم کند باز میگویند که عرفاء
 میگویند جاهل و بر امری از امور دینی و اخروی که یک مدخلی است
 و بلکه اخروی است و الله محتاج است بکس که عالم بآن باشد و بتواند
 رفع حاجت این جاهل را بکند و شرایط برای تعلیم در او موجود باشد
 بطوریکه عالم جاهل مطیع باشد که هر چه از او بخواهند خداوند از او
 از آن عقیده و عمل همان امر از عقاید و معارف حق باشد چه اعمال شرعی

در

فرع کلیه چه اعمال قلبیه و نفسیه یعنی از قبیل خلاص نبات و خوف
 در جاه و عجز و رضا و توکل و صب و قیام و بعضی از اله و نفسیه
 و تطهیر نفس از کینه و صد و بند و حرص و هتال آن و چه در
 اجرائی احکام شرعی کلیه در راه و فریاد که غالب متعلق آن امور نجاست
 است که مدخلیت با بر معاد شخص پیدا کند و در بعضی از این
 که فضا شخص تکلف در آن مدخلیت راه و او را بر این طریق بیان
 چند است که آنان مجتهد میمانند که کدام را اختیار کند یا در اوقات
 و حالات و از برای اشخاص و با اختلاف مقاصد و نبات تفاوت
 در رجحان فعد و ترکش پیدا میشود و زمام این امر عالم باید است
 عالم را بکند نهایت است که در هر مقامی بر بعضی از امور کلیات
 مساند شرعی و غیره بعنوان تقلید و در مطابق با عقاید و معارف
 بعنوان تعلیم و بچنان در اعمال قلبیه و نفسیه و در مواضع و
 طریق مجاهد و مسکوت و معاش بعنوان استنشاد و استکمال قبول
 تصرف و تربیت یافتن نظیر است علاج مرض از طبیب و بیان
 مختصر از آن فقره است که چون دنیا دار متشبهاست و باز از دنیا

و ندیش ایست و موافق کلام حق سبحانه که میفرماید و زین
لهم شیطان ماکانهم یخونون برسته نفس شیطان در کارند که
در نبات و اعمال و اخلاق انسان الفاسد شده و زین قبیح و
تفحیح حسن نمایند و حق را بصورت باطل و باطل را به صورت حق
مشبه سازند پس آن ناقص بر کمال این از خطا و وقوع در
هکلی تواند بود لهذا محتاج است بولی مرشدی و مامور است بتبک
بدید عالم کلام بصیری که در هر موردی هایت نماید و در این مختصر
از یکم خلل و غوازی این شیطان و وسوسه نفس و غوازی
شیاطین جن و انس که فرموده اند من لم یکن له ولی فترک الله
الشیطان و من خفی به شیطانک در راه بندگی خدا برگاه طغی
خود باشد و در آن و در هر حالی بریند محتمل است در میان هر امری
در هر حال ملاک و نبات است و ممکن است طاعت باشد و
محتمل است معصیت باشد منکر آنکه از واسطی از خلق اختیار کند
ممکن است بوضع ریاست و عوام باشد و ممکن است بطریق زهد
و عین صواب باشد و عکس آن همین طور امیزش با خلق

فکر

محتمل است بطور مجاهد و فی سبیل الله و عین طاعت باشد و ممکن است
محض برای نفس و غفلت از حق و باعث هلاکت گردد و همچنین
در انفاق و هلاک و در انفاق و قسام انفاق و در وضع معاش
و معاشرت با خلق و سلوک با اهل و عیال و دوست و دشمن و
و اما علماء ظاهر حق غیر از طریقت نعمه الهیه برکت و افعال عالم دنیا
اجبارند محض و در اینست که اندر انداخته میفرماید در غیر کلیات
مسائل عجمه فیه متابعت شخص برای مخصوص لازم نیست بلکه
در این مواضع و در شخص اجتهاد و مکرر با کتب اخبار و اخلاق و عوام
و حکمت عملیه رجوع میکند و البته از دانائی هم شورت کند بهر
و تسلیم امر صاحب دل باشد اینجاست از غرور نفس و غوازی
شیطان و الله بدتر از خودی و خود را نیست و اینجا فتنه از
علما در حقیقت متفقند با غوازی افکار در صراط نهایت نیست که
مقام عده و سلوک آنکه که می بیند که در هر زمان و مکان کار خود و هر
قدم از سلوک خود محتاج است بحکم و مرید مخصوص و کلام و توبه و
تذمت او را در باره خود مؤثر می بیند هرگز اندازد که طغی است

و استعظام

دست از گفت بطاعت و محبت او بر بندگی و طاعتش ^{مختصر}
میکنند نظیر اینکه مجتهد بعضی را بطور حکم کل که انسان باید در ^{حفظ}
صحت و دفع مرض رجحان بطیب جاذب کند و عام مطلق میرسد
بطیب جاذب را می شناسد و بجای خود و او را در ^{موضع} دفع
امراض خود را می کند پس اطاعت امر مجتهد و بطیب هر چه را کرده
و اما بعضی از مشتملین که تابع هوا و محبت دنیا و اهر غرضند
و دلسوزی بحال خود و عوام ندارند صراحت میکنند از اینکه
در غیر از مسائره شرعیه فرعی که مناجات عالم دیگر میکنند بلکه نهی
نقدیر میکنند از اینکه کس بحال این میفکند که در سایر بطایع
مرفقه حاصل بر این انسان است و نه در علم و در عین در کار است
و کما هر کس حرفش میان آدمی میگوید هر کس خود بهتر از همه کس میفکند
تخلیف خود را بفرموده و نباید افسار خود را بدست احدی بدهد و حق
علم و معرفت و کمال فیاض و بصیرت و صفای باطن و غلبه بر این
نفس و صاحب قوه قدسیه و بلکه نفوس بودن مختص سلب جمیع
اوصاف انسانی و کمال است انسان را از جمیع افعال علی و عرفا می کنند

و در این

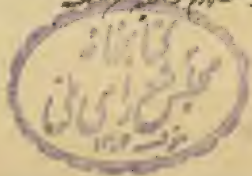
و در نزد جهال ایشان را در حق خود فقط می نمایند و محض اغراض علم
بجهل و غریب ایشان میگویند غلبه بر همه چیز میگویند علم کنند
کنند و نفسی در قیامت بر شاکه دارد و نه از ترک طلب علم
و معرفت و ادب و از ارادانت مؤمنین بگردن من و حال آنکه
این علم بعضی از روی جهل است و بعضی منی و وحشی و عالم چنین
عبارت و مضمون نگفته بلکه در کلام الله مذمت از آن شده
و این طایفه هم کمال خدیت را با عفا دارند و یکدیگر را میگویند
عفا را هر طایفه لغت الهیه با هر طایفه اختلاف در آن باشد
که در این مرفقه ذکر و شعار بیان شده باشد نیست و هر چه
نسبت داده شود غیر از این امور از عقیده و علم محض نیست و این
عالم هر کس از روی انصاف میگوید باید هر کس مخالفی نیست که
مضار رفع فتنه و معادلات میان مسلمانان کند بقدریکه بتواند
و اگر مخالفت منظرش می آید و هر کدام از مطالب باطل میداند
حکمش را بکند و عوام تعلیم ناپد و هر کس طغیانت باشد که خطا
در حق هر فردی از عالم و جام مسلمانان میسر است اما هر خطائی

موجب کفر و اذیت و اگر بنا بر این باشد که هر کس دیگر را
 که در یک طلب از اصول و فروع مخالف فهم خود و محط عقیده
 و عقیده اند تکفیر کند و این را او را هر قدر که می تواند جاری سازد
 و هرگاه افعال خطا و مخالفت در حق صنف و فرد بر او وارد
 و نقص و تحسین آن کند یا مخالفت اجمالی را در یک تکفیر تراشاند
 در این زمان رسم شده و مفاسد بر آن مرتب می شود که بعضی
 مرض خداوند سبحانه و تعالی و احدی از علمای اسلام بخوبی می دانند
 و این ضعیف فقیری بضاعت با عدم لبافت این مختصر است
 محض سر و خدمت بجامه مسلمانان و کافه شیعیان مرقوم است
 و ترجم و شفقت و خدمت در حق نکردن و ساندن خود
 بیشتر از رستگاری منظور دارم که بی بسبب خود را در دنیا بخت
 و در قیامت هلاکت و ندامت نیفتند و انهد باری تعالی
 بجناب اولیا حق کتبه احد در رسیده است و در حق کتبه
 یا جهالت یا بغرض کمال عداوت را با فقر دارند و کشتن
 را جایز می شمارند تعزیر هم نمی کنند و از شخص و ذوات

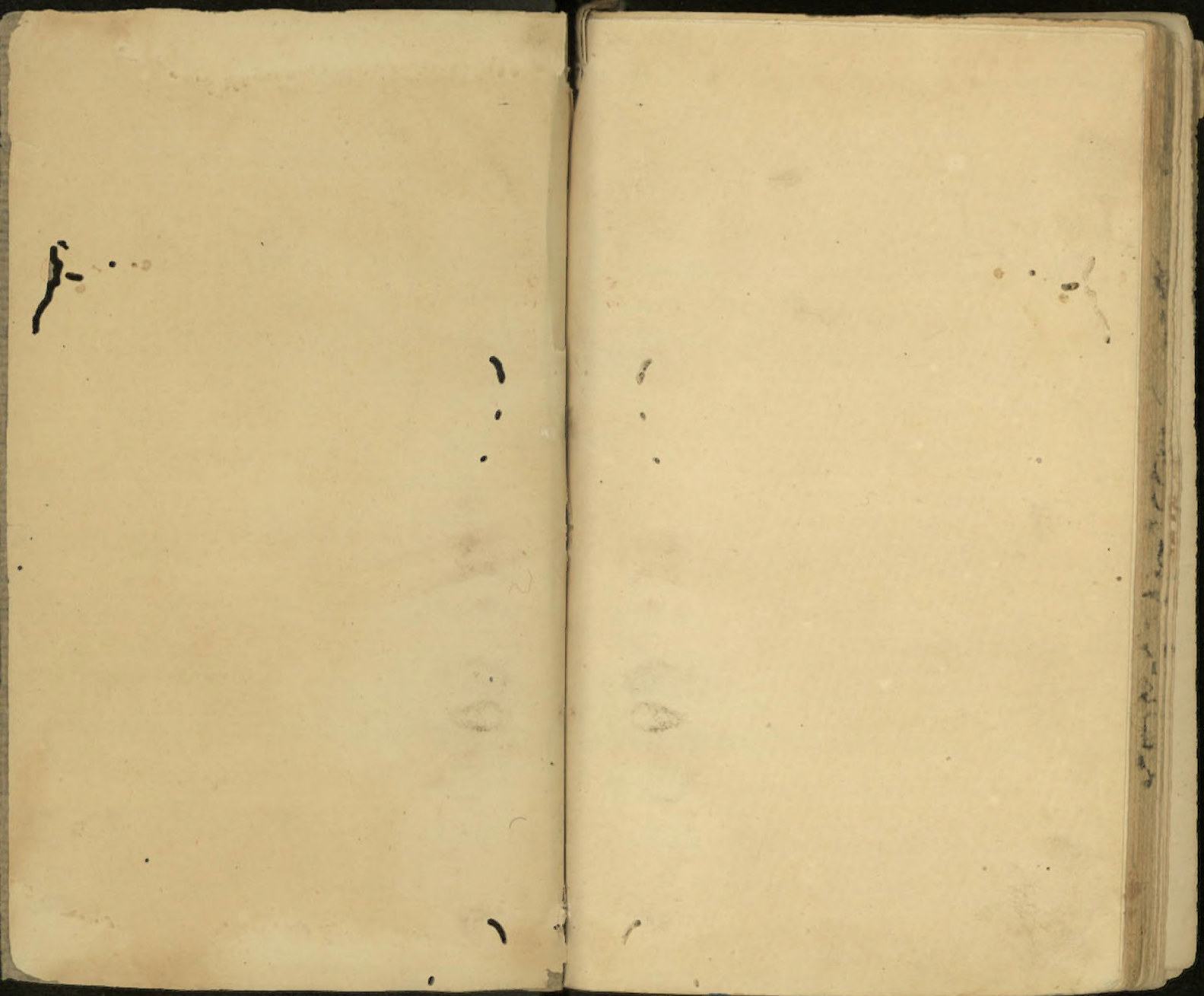
نور

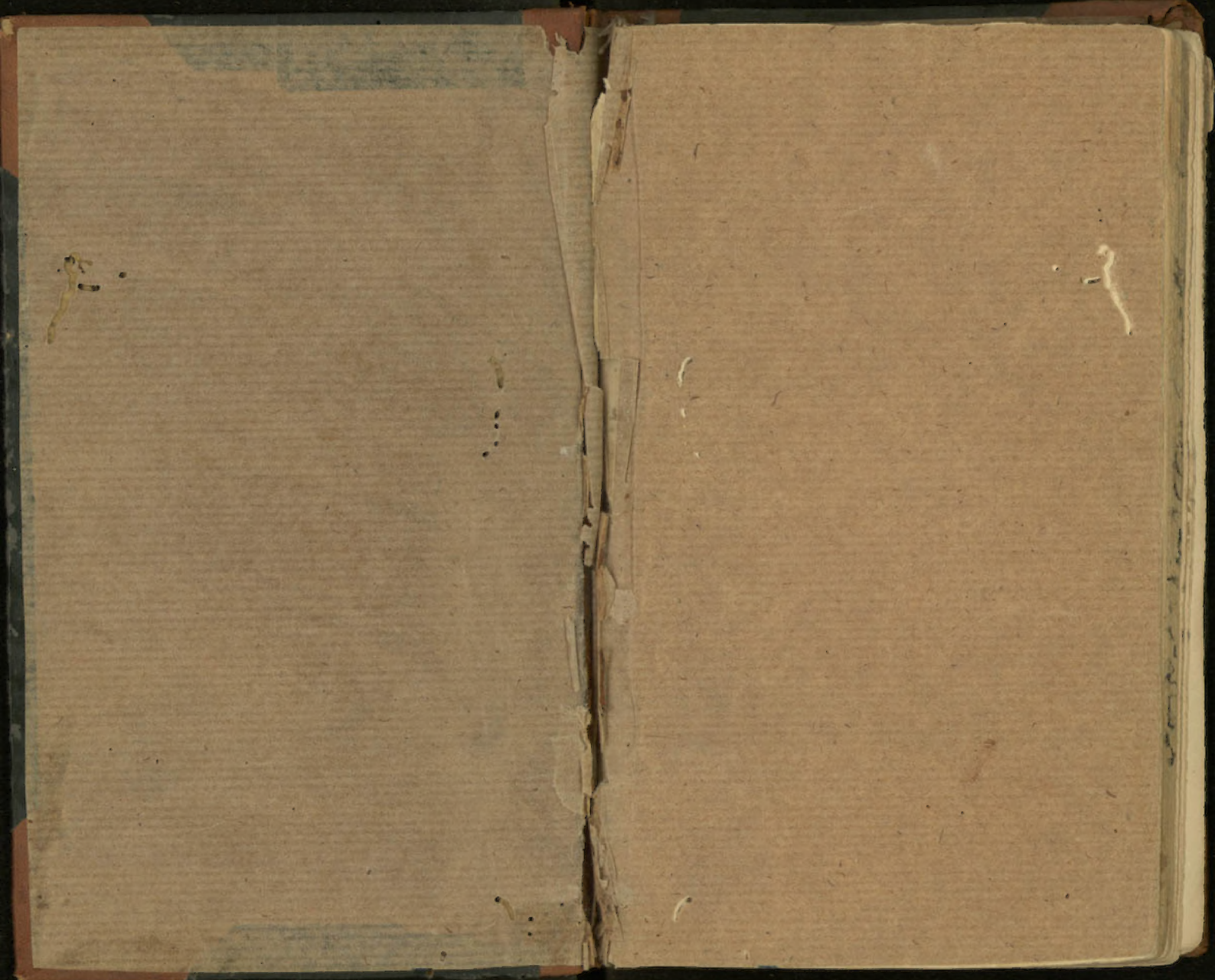
بهر از این مخرجیم بلکه زیاده حال مکتوب این تعالیم منافع این
 و این برین مماثلت که بعضی عمره و ابدان سکن
 و نهیت و فرائض بنویسند و سبانه و نعم الکبیر
 و هر کس به و نعم الکبیر و این اصالحین و الصلح لما فی
 امر المسلمین رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التي انعمت علی
 و علی والدین و ان اهل الصلح و انشاء و اذین برکت فی
 عبادک الصالحین و یقین من کل مایسخطک و یعدی
 عنک یا امان امانتین و صدق شرف ملکک و فاک
 انبیاءک و رسلک محمد المصطفی و اله الطیب الطاهر

قد کتبت فی کمال النیة مع کمال الطلب و ضعف البدن
 و علم الزاج و الیاس من الحیات و لذات فی بعض المکرات
 فی شهر رجب الحرام و فرغت منها فی ثالث محرم الحرام من شهر
 سنه الثمانین و ثمان مائه بعد الف من الهجرة النبویه
 علی وجه الف الصلوة والسلام و التحمید



511





خلى